

میزگرد کمونیست هفتگی

بررسی اوضاع بین المللی

سند 'استراتژی امنیت ملی' آمریکا، پایان جهان 'تک قطبی'،

شکلیگری جهان دو قطبی و پیامدهای آن - بخش ۱

رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش دانشور

۸۳۴
مستقلی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۶ دیماه ۱۴۰۴ - ۲۷ دسامبر ۲۰۲۵

کنفرانس استکهلم را به گامی در جهت سرنگونی انقلابی
جمهوری اسلامی و تقویت آلترناتیو شورایی تبدیل کنیم!

از میان رویدادهای هفته

صفحه ۱۳

علی جوادی

فدرالیسم:

طرحی برای جنگ و خونریزی و تباهی جامعه

(بخش دوم)

صفحه ۱۵

رحمان حسین زاده

ستون هفتگی،

مروری بر مطبوعات ایران

صفحه ۱۷

وریا روشنفکر

فراخوان حزب حکمتیست

علیه زن‌کشی و زن‌آزاران
متحد و قاطع عمل کنیم!

ستون آخر،

اعتصاب کارگران معدن طلای زرشوران
طلابه کام سرمایه‌دار، فقر سهم کارگر!

سیاوش دانشور

دولت پزشکیان طرح بودجه ۱۴۰۵ را به مجلس اسلامی تحویل داد. دولت با اقدام نمایشی حذف چهار صفر از پول و تعیین نرخ جدید ریال، تداوم سیاست استقراض برای تامین کسر بودجه از جمله برداشت ۵۹۰ همت (هزار میلیارد تومان) از صندوق توسعه، حذف ارز ترجیحی برای واردات کالاهای اساسی، افزایش بودجه نظامی و دفاعی و افزایش گسترده بودجه نهادهای مذهبی، به استقبال سال نو رفت. این طرح حتما در دعوی باندهای حکومتی ممکن است درجه‌ای اینجا و آنجا تغییر کند اما در اساس ادامه سیاستهای جنایتکارانه تاکنونی و تشدید آنست. خیلی روشن معنای طرح بودجه اینست که دولت قرار است هزینه تحریمها (که عده‌ای کاسب آن و اکثریتی قربانی آن)، مابه التفاوت کاهش درآمد و ارزش بهای نفت، حذف ارز ترجیحی واردات کالاهای اساسی که روی افزایش سریع هزینه کالاها تاثیر مستقیم و سریع دارد، باضافه کسری درآمد دولت را از جیب مردم از طریق تشدید استثمار و فقر و فلاکت جبران کند.

بودجه دولتها اصولاً برابر با اقتصاد کشور نیست بلکه بخشی از آنرا تشکیل میدهد. در کشورهایی که شفافیت مالی

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بودجه ۱۴۰۵،

بودجه زنده نگاهداشتن فقر...۱

بدرجه‌ای وجود دارد و نظام مالیاتی بخشی از درآمد دولت را تامین میکند، سهم مهمی از اقتصاد را بخش خصوصی و غیردولتی اداره میکند. در ایران داستان تماماً فرق دارد و بخش مهم اقتصاد غیر شفاف و نامعلوم است. مثلاً عدد درآمد و دریافتی از نفت و فراورده‌های نفتی همان نیست که در طرح بودجه می‌آید، حتی دولت‌ها از چند و چون آن اطلاعی ندارند. طبق برآورد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سهم بودجه عمومی دولت اسلامی ایران رقمی حدود ۲۰ تا ۲۵٪ تولید ناخالص داخلی (GDP) است. این شامل ردیف‌های اعلام شده بشمول بودجه عمومی و وزارتخانه‌ها و تعدادی از شرکت‌های دولتی است. مابقی اقتصاد کشور در کنترل نهادهای متعدد و بنیادهای مذهبی و اقتصاد قاچاق و سایه است که اصولاً نه کنترلی بر آنها هست و نه اسمی از آنها در ردیف‌های بودجه طرح میشود. حداقل سه‌چهارم اقتصاد ایران خارج از کنترل و شفافیت است.

در بودجه ۱۴۰۵ به سیاق سالهای قبل و بدتر، نهادهای حکومتی و امنیتی و نظامی و مذهبی، بنیادها و موسساتی که عناصر حکومت در آنها سلطنت میکنند، سهم بالایی دارند. در مقابل سهم وظیفه دولت در قبال جامعه یعنی اموری مانند؛ رفاه اجتماعی، آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، عمران و شهرسازی و ایجاد کار و اشتغال کمترین سهم از همین بودجه دارند. در واقع طرح بودجه، طرح بازتقسیم ثروت و حاصل کار جامعه میان باندهای حکومتی و اداره موقت دولت بمثابه کمیته اجرائی طبقه سرمایه دار است. در جایی که هر دایناسور بی‌خاصیتی در رأس یک یا چند نهاد بی‌حساب بودجه میگیرد و افزایش ۴۰ الی ۷۰ درصدی و بالاتر داشتند، برای افزایش سطح دستمزدها و حقوق بازنشستگان ۲۰٪ در نظر گرفته شده است در حالی که خودشان تورم نقطه‌ای در آبان را ۵۰٪ درصد قید کردند. مستقل از غلط بودن عدد نرخ تورم ۵۰٪ و اینکه "جبران تورم باضافه دستمزدهای کنونی" فرمول ما و کارگران سوسیالیست نیست و اساساً دردی از گرسنگی و فلاکت عمومی دوا نمیکند، این اعداد بیجان بیانگر خطوط سیاست ضد کارگری سرمایه‌داری در حال احتضار اسلامی‌اند.

مقداری بیش از سه برابر بودجه در اقتصاد ایران در جیب حضرات است و کسی جرات سرک کشیدن به دفاتر تراستهای مذهبی و اقتصادی و آخوندهای میلیاردر و فاسد را ندارد. یک چهارم بعدی یعنی این بودجه، نیز اساساً به جیب و حلقوم نهادهای مذهبی و حکومتی و تبلیغاتی می‌رود و سهم کمی از این یک چهارم صرف بازسازی نیروی کار و زنده نگاهداشتن آن میشود. برای مردم عادی، بودجه ۱۴۰۵ در عمل یعنی تورم و افزایش مالیاتهای غیرمستقیم، کاهش قدرت خرید و ارزش پولی که الان در اختیار دارند، کاهش بیشتر سطح دستمزدهای واقعی و تشدید فقر و فلاکت عمومی است. یارانه‌ها هم چیزی را جبران نمیکند، سوبسیدهای



حکومتی امروز معادل کمتر از سه دلار است. برای بخش مرفه و باندهای حکومتی یعنی ردیف‌های بودجه‌ای مطمئن و افزایش یافته، عدم نیاز به هرگونه پاسخگویی و حساسی یا پرداخت مالیات، انداختن بار بحران و هزینه‌های اضافی روی دوش مردم گرسنه و استفاده از امتیازها و رانت است.

دستمزد و هزینه واقعی

بزودی بحث حداقل دستمزدها با این اوضاع باز میشود و پیش بینی ۲۰٪ درصدی و تاکید بر تورم ۵۰٪ درصدی، بازیها و سناریوهای مختلفی را روی صحنه می‌آورد. در بهترین حالت، یعنی بازسازی تورم ۵۰٪ و افزایش دستمزدها و حقوق‌ها براین اساس، یعنی هنوز سه بار زیر خط فقر. امروز هزینه واقعی برای زندگی در شهرهای بزرگ برای یک خانواده سه نفره رقمی بین ۴۰ الی ۵۰ میلیون و برای خانواده‌های بزرگتر بیشتر است. حقوق کارگران عمده‌تاً حدود یک سوم است. یعنی کارگران با حقوق حداقلی توان خرید بسیاری از اقلام عادی غذایی را ندارند. تازگی یک الدنگ حکومتی به مردم گفته؛ "برنج گران است، جو بخورید!"

برای دستمزدها باید از همین امروز تلاش کرد. گرانی بنزین و اقلام مورد نیاز و این بودجه تکلیف همه را روشن کرده است. با یک ارفاق آنهم طبق آمار بانک جهانی از میزان اقتصاد ایران و بخش پنهان و غیر رسمی و سایه آن، اگر فقط ۲۰ الی ۲۵ درصد این منابع پنهان در خدمت آموزش، درمان و بهداشت و افزایش سطح دستمزدها صرف شود، سطح زندگی در ایران به سطح "نرمال جهانی" میرسید. با توسعه روبرو نبودیم، عدالت هم هنوز در اسارت بود اما میشد یک زندگی با حرمت و غیر تحقیرآمیز داشت. با اختصاص یک پنجم اقتصاد پنهان میشد دستمزد را بالای خط بقا برد، میشد درمان بیمار با فقر مواجه نشود و میشد آموزش از قید خصوصی و بی کیفیت رها شود و همگانی باشد.

و این یعنی مشکل جمهوری اسلامی و ایران امروز حاصل "کمبود منابع" نیست، بلکه نتیجه یک سیاست فعال برای تخصیص ندادن هزینه به امور جامعه و زندگی رومزه است. این سطح فقر و بیماری و محرومیت از آموزش حتی در سرمایه داری اجتناب ناپذیر نیست، این جمهوری اسلامی و سرمایه داری ایران است که با این روشها جامعه را اداره میکند؛ با فرمول حداقل هزینه و حداکثر کنترل. این دولت تنها باید سرنگون شود. آنچه که حکومتی‌ها و طبقه بورژوا نمیخواهند بدهند و تضمین کنند، حکومت کارگری با بالاترین سطح بطور رایگان تامین و تضمین خواهد کرد. بدواً باید این باندهای استثمارگر و جنایتکار و ضد بشر را بزیر کشید تا راه برای سازمان دادن جامعه‌ای برای رفع نیازهای مادی و معنوی همگان فراهم شود.

سردیر. ۲۶ دسامبر ۲۰۲۵

مرگ بر جمهوری اسلامی!

میزگرد کمونیست هفتگی

بررسی اوضاع بین‌المللی

سند 'استراتژی امنیت ملی' آمریکا، پایان جهان 'تک قطبی'،

شکلیگیری جهان دو قطبی و پیامدهای آن - بخش ۱

رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش دانشور



مباحثات کنفرانس یالتا و در شکل تشدید یافته‌تر در کنفرانس چند ماه بعدتر در پوتسدام (هفدهم ژوئیه تا دوم اوت ۱۹۴۵) ثبت شده است. با این وجود و در بطن دیپلماسی پیچیده و سازشها و توافقات و الزامات آن دوره پیمانهای یالتا و پوتسدام بسته شدند. به عنوان فاتحین جنگ علیرغم رقابتهای بنیادی، اما در شکل دادن به نظم جهانی بعد از جنگ، ایجاد سازمان ملل با ایده "حفظ تناسب قوا و نظم موجود به نفع کشورهای فاتح جنگ" و به معنای دیگر ایجاد نهاد مطیع و متکی به حق وتوی دو قدرت اصلی و متحدان نزدیک هرکدام، ایجاد نهادهای وابسته به سازمان ملل مانند سازمان بهداشت جهانی و غیره، ایجاد نهادهای مالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ... ذینفع بودند. این نهادها و مؤسسات بین‌المللی منطبق با معادلات جهانی جدید مورد حمایت هر دو قطب شروع بکار کردند.

در بعد جغرافیایی شرق اروپا منطقه نفوذ شوروی و بلوک شرق و غرب اروپا به عنوان منطقه نفوذ آمریکا و بلوک غرب درآمدند. ژاپن تسلیم شده، با ضرب بزرگترین جنايات تاریخ بشر "بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی" تحت کنترل آمریکا قرار گرفت. این تقسیم بندی و کشمکشهای منبث از آن صرفاً جغرافیایی نبود، ایدئولوژیک سیاسی و مهمتر اقتصادی و نظامی هم بود. اتحاد شوروی به نام "سوسیالیسم" مبلغ و اجرا کننده الگوی سیاسی اقتصادی سرمایه داری دولتی در شرق اروپا و دیگر مناطق تحت نفوذش در جهان بود. در مقابل ایالات متحده آمریکا الگوی لیبرالیسم سیاسی اقتصادی و سرمایه داری خصوصی و اقتصاد بازار و پارلمانتاریسم را در غرب اروپا و دیگر مناطق نفوذش در جهان موعظه و اجرا کرد. رقابت تسلیحاتی هسته ای و غیرهسته ای مخرب جهانی دو طرف، و پیمانهای نظامی ناتو و ورشو، در مقابل هم قدعلم کردند. در جنگهای منطقه ای و محلی متعدد، همانند جنگ کره، ویتنام، بحران کانال سوئز، جنگ در افغانستان، در دیگر مناطق جهان در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین دو طرف در مقابل هم صف آرایی داشتند. متحدان دو طرف در فرمت دولتها، ائتلافها و جنبشها و جریانات و احزاب مختلف در هر پنج قاره و در اکثر کشورها شکل گرفتند.

در نتیجه کشمکشهای ژئوپولیتیکی، تقابلهای ایدئولوژیک و سیاسی و دیپلماتیک و تنشهای نظامی و جنگهای منطقه ای و

جهان معاصر در عرصه مناسبات بین‌المللی دستخوش تغییرات جدی و قابل ملاحظه ای شده است که تأثیرات بسزایی بر زندگی و مبارزه طبقاتی و اجتماعی در دوره کنونی و آتی خواهد داشت. در این میزگرد به بررسی تحولات بین‌المللی و شکلیگیری جهان دو قطبی، کشمکش این دو قطب کاپیتالیستی، آنچه که "جنگ سرد" جدید نامیده میشود و پیامدهای آن می پردازیم. برای شروع باید کمی به عقب برگشت:

کمونیست هفتگی: جنگ جهانی دوم با تمام مصائب و مشقاتش با پیروزی "متفقین" پایان یافت. اما این جبهه پیروز خود بسرعت به دو اردوی متخاصم تقسیم شد. اروپا عملاً به دو بخش شرق و غرب و به تبع آن جهان به دو بلوک اساسی تقسیم شد و متعاقباً توافقات و کشمکشهایی در سطح جهانی میان این دو اردو شکل گرفت که بعدها از آن بعنوان "جنگ سرد" یاد شد. بطور موجز یک تصویر عمومی از آغاز و پایان این دوره، ویژگی ها، تعاریف، توافقات، عرصه های کشمکش، چگونگی پایان یافتن آن و تأثیراتش بر تحولات اجتماعی و مبارزه طبقاتی ارائه دهید.

رحمان حسین زاده: سئوالتان مرکب و چند سئوال را در مورد یک دوره تعیین کننده از تحولات جهانی مطرح میکنند و اگر بخواهم موجز به آن جواب دهم، ناچارم تیتروار به موضوعات آن دوره مهم اشاره کنم. به عنوان فاکت دوره "جنگ سرد" همانطور که اشاره شده، به مناسبات پیچیده، کشمکشها و سازشها و توافقات دو ابرقدرت برآمده و پیروز جنگ جهانی دوم یعنی شوروی و ایالات متحده آمریکا اولی در رأس بلوک شرق و دومی در رأس بلوک غرب در فاصله سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱ اشاره دارد. اما نشانه های شروع این بلوک بندی و رقابتها و پیامدهای بعدی آن، اتفاقاً در مقطع همکاری طرفین در جنگ ضد فاشیسم هیتلری در کنفرانس یالتا (فوریه ۱۹۴۵) تقریباً سه ماه قبل از پایان جنگ جهانی دوم پدیدار شد. در آن مقطع شکست قطعی فاشیسم و پایان جنگ جهانی دوم مسجل شده بود. آجندای اصلی کنفرانس یالتا با حضور رهبران سران جبهه متفقین پیروز جنگ (استالین- روزولت- چرچیل) شکل دادن به نظم جهانی بعد از جنگ دوم و شکل دادن به پیمان نامه ها و مؤسسات بین‌المللی حاصل آن، تقسیم مناطق و حوزه نفوذ جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی و به عبارت دیگر تقسیم غنائم بین فاتحان جنگ بود. تنشها و اختلافات سر مسائل گری در مذاکرات و



عمل کرد. کمونیسم بورژوازی و خرده بورژوازی قرن بیستم و شاخه های مختلف آن، مبلغ و توجیه کننده این وارونگی بودند. در تقابل با این وارونگی همواره تلاش مارکسیستی بر برجسته کردن حقیقت پایه ای دو قطبی ریشه دار نظم سرمایه داری یعنی دو قطبی کار و سرمایه و کشمکش آنها به مثابه موتور محرکه تحولات تاریخی و ترسیم کننده راه پیشروی بشریت برای خلاصی از نظم موجود سرمایه چه در قالب سرمایه داری عریان و افسارگسیخته بازار آزاد و چه سرمایه داری دولتی استثمارگر زیرلای "سوسیالیسم دروغین" بود.

کمونیست هفتگی جهان دو قطبی با فروپاشی و سقوط بلوک شرق پایان یافت. اردوی پیروز برای شکل دادن به جهان تک قطبی به رهبری آمریکا خیز برداشت. در ابتدا تبیینی از جهان پس از جنگ سرد داده شد؛ "پایان مبارزه طبقاتی"، "پایان تاریخ"، "نظم نوین جهانی" و ... تعاریفی بودند که بعضاً مطرح شدند. واقعیت چه بود، معنای این "پیروزی" چه بود؟ چه اقداماتی برای شکل دادن به این نظم مورد نظر در این دوران تحت رهبری آمریکا صورت گرفت؟ مختصات مناسبات بین المللی در این دوره کدامها بودند؟ چرا این دوره، علیرغم تمام تلاشهای آمریکا و متحدانش عملاً به مثابه یک نظم جهانی پایدار تثبیت نشد؟ و مهم تر اینکه چگونه عملاً پایان یافت؟

علی جوادی: پیروزی جنگ سرد را فقط زمانی میتوان فهمید که آن را از انبوه توهامات ایدئولوژیک دستگاه سرمایه در غرب و تبلیغات مسموم و کور بلوک پیروز جدا کنیم. آنچه در آغاز دهه نود میلادی رخ داد، نه پیروزی آزادی بود، نه شکست کمونیسم، نه تحقق برابری، و نه آغاز صلح جهانی. آنچه پیروز شد، یک بلوک سرمایه داری بود بر بلوک دیگر سرمایه داری. یک سوی ماجرا بلوک سرمایه داری دولتی ای قرار داشت که تحت نام "سوسیالیسم"، با جعل، دروغ و سرکوب، مناسبات کار مزدی، دولت و استثمار را بازتولید میکرد. سوی دیگر سرمایه داری بازار آزادی بود که خود را مدعی آزادی و دموکراسی معرفی میکرد، در حالی که آزادی اش اساساً چیزی جز آزادی عنان گسیخته سرمایه، بازار و انباشت سرمایه نبود. این جدال، نه جدال رهایی، بلکه نزاع دو شکل از مناسبات تولیدی سرمایه داری بود که در لفافه های سیاسی ایدئولوژیک متمایز پیچیده شده بود.

از اینرو با صدای بلند باید گفت: آنچه در سال نود فرو ریخت، کمونیسم نبود. کمونیسم در روسیه بسیار پیشتر، در اواسط دهه سی میلادی، شکست خورده بود. آنجا که حکومت کارگری در روسیه از درهم شکستن مناسبات استثمارگرانه کار مزدی ناتوان ماند و به جای

بررسی اوضاع بین المللی پایان جهان "تک قطبی"،

بخش ۱ ...

نیابتی فراوان بین دو بلوک نزدیک به پنج دهه جهان را تحت تأثیر قرار داد. طبق آمارهای به رسمیت شناخته شده، در همین جنگهای منطقه ای و محلی نیابتی و در این دوره به اصطلاح "جنگ سرد" حدود ۲۲ میلیون انسان جان خود را از دست دادند. به نظرم عنوان همراه کننده "جنگ سرد" بیشتر به این معنا بکار برده میشود، که غول نیروهای نظامی و هسته ای دو طرف وارد جنگ مستقیم با هم نشدند. هرچند بارها نفس بشریت از ترس جنگ هسته ای از جمله در تنش موشکی کوبا به سال ۱۹۶۲ در سینه ها حبس شد و همواره این "شمشیر داموکلس" را بالای سر انسانیت گرفته بودند. معادلات حساس همزمان رقابت و همکاری و سازش و تقابل و تلاش مستمر برای تضعیف همدیگر این دو قطب فراوان داشت. این پدیده پیچیده احتیاج به بررسی جامعتری دارد و در اینجا فرصت آن نیست. آنچه لازم است تأکید کنم، از مقطع دهه هفتاد میلادی بلوک شرق به لحاظ اقتصادی و تکنولوژی قدم به قدم از بلوک غرب عقب ماند. رکود اقتصادی مزمن، از دست دادن قدرت رقابت تکنولوژیکی و اقتصادی و در تولید صنعتی و غیر صنعتی به لحاظ کمی و کیفی در سطح جهانی و در داخل کشورهای بلوک شرق، کاهش خدمات اجتماعی و عدم تأمین امکانات معیشتی مناسب در یکی دو دهه پایانی برای شهروندان کشور تحت اداره خود، آنطور که قبلاً امتیاز قابل توجه دولتهای بلوک شرق نسبت به آمریکا و تعدادی از حکومتهای بلوک غرب بود، به همراه نبودن آزادهای سیاسی همگی به پاشنه آشیل شوروی و بلوک شرق تبدیل شدند. در اواسط دهه هشتاد میلادی گورباچف رهبر وقت شوروی با پلاتفرمهای "پروسترویکا" و "گلاسنوست" در صدد اصلاح اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه شوروی برآمد. سرمایه داری دولتی سالها به بن بست رسیده با "فرمهای" از درون همان نظم کاپیتالیسم دولتی فرسوده نه تنها بهبود نیافت، بلکه مسیر فروپاشی را طی کرد که در دسامبر ۱۹۹۱ به سرانجام رسید. به این ترتیب جنگ سرد به پایان رسید.

شما از تأثیرات دوره جنگ سرد بر مبارزه طبقاتی و تحولات اجتماعی میپرسید؟ در یک پاسخ کوتاه، جنگ جهانی دوم و پیامدهایش و از جمله دوره "جنگ سرد" عقبگرد دهشتناک بزرگی را به زندگی بشریت، به جدال طبقه کارگر علیه کاپیتالیسم و به تحولات اجتماعی و مبارزاتی در سطح جهان و در هردو بلوک شرق و غرب وارد کرد. مشخصاً با آغاز "جنگ سرد" برای چندین دهه دو قطبی بلوک شرق و غرب تا دهه پایانی قرن بیستم بشدت در خدمت حاشیه ای کردن دو قطبی کار و سرمایه و جدال طبقاتی ناشی از آن در راستای حفظ نظم مصیبت بار سرمایه در هر دو قطب متفاوت و حتی متخاصم

بررسی اوضاع بین‌المللی

پایان جهان "تک قطبی"

بخش ۱ ...

برای تثبیت برتری آمریکا و تحمیل قواعد نظم جدید. از خاورمیانه تا بالکان، از تحریم‌های مرگبار تا اشغال نظامی، از بمباران تا سیاست رژیم چنج، این نظم با زور و قلدری و میلیتاریسم میکوشید مستقر شود. سیاستمدارانی که این دوره را دوران صلح نامیدند، یا کور بودند یا شریک. صلحی که با کشتار مردم، ویرانی شهرها و گرسنگی تحمیل شده تعریف شود، فقط در ذهن کسانی میتواند صلح نام بگیرد که جان انسان برایشان عددی در گزارشهای استراتژیک است.

اما چرا این نظم نوین جهانی هرگز تثبیت نشد؟ چون از ابتدا نه یک تعادل پایدار، بلکه یک وقفه موقت در نظام دوقطبی جهان سرمایه داری بود. وقفه ای ناشی از فروپاشی یک قطب، نه حل تضادهای بنیادی سیستم. سرمایه داری پیروز، این وقفه را به اشتباه پایان رقابت و تاریخ تلقی کرد. اما سرمایه داری حتی در لحظه پیروزی نیز از قانونمندی های خودش رها نمیشود. بحران اقتصادی ۲۰۰۷ نقطه عطف این فروپاشی توهم بود. این بحران نشان داد که سرمایه داری پیروز غربی، با وجود گسترش حوزه های جدید سرمایه گذاری، خصوصی سازی، مالی سازی افسارگسیخته و بدهی، همچنان و عمیقاً شکننده است. بحرانهای ادواری فقط به تعویق افتاده بودند، نه اینکه حل شده باشند. اقتصاد آمریکا، ستون نظم تک قطبی، ناگهان با سقوط بانکها و مداخله عظیم دولت برای نجات سرمایه عریان شد. و افسانه بازار خود تنظیم گر همانجا فرو ریخت.

همزمان، چین به تدریج و با سیری رو به افزایش به یک قدرت اقتصادی قابل ملاحظه تبدیل شد. نه از مسیر جنگ، بلکه از دل همان جهانی سازی ای که آمریکا فرماندهی اش را بر عهده داشت. این روند، ماهیت واقعی این دوران را عیان کرد: سهم خواهی از جهان. سرمایه داری جهانی حتی در شرایط تک قطبی، تحمل انحصار واقعی ندارد. انباشت سرمایه، ناگزیر به حوزه های جدید اقتصادی تحت نفوذ و رقابت و قطب بندی باز میگردد. از اینجا به بعد، نظم تک قطبی شروع به ترک خوردن کرد. هزینه های نظامی، جنگهای فرسایشی، اشغالهای پرهزینه و فرسایش مشروعیت، توان آمریکا برای ایفای نقش ژاندارم جهانی را تحلیل برد. تک قطبی از درون پوسید. آنچه امروز شاهد آن هستیم، نه یک بی نظمی تصادفی، بلکه بازگشت سرمایه داری جهانی به آرایش دوقطبی است، این بار با محوریت آمریکا و چین.

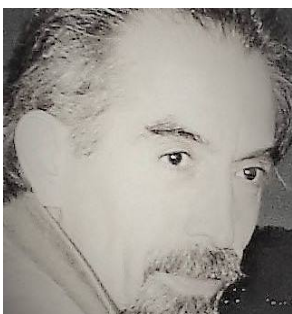
واقعیت این است که تلاش برای تثبیت نظم تک قطبی شکست نخورد چون "تک قطبی" بود، بلکه چون حوزه نفوذ سرمایه داری در گوشه ای از جهان است. همانطور که سرمایه داری دولتی شوروی نتوانست تثبیت شود، سرمایه داری بازار آزاد تک قطبی نیز نتوانست. هر دو اسیر تناقضات قانون ارزش، انباشت و رقابت اند. و برای طبقه کارگر، این جابه جایی قطب ها انتخاب میان زندانهاست، نه راهی. بطور خلاصه پیروزی جنگ سرد، پیروزی سرمایه داری بر یک نسخه شکست خورده از خودش بود. نه تاریخ تمام شد، نه مبارزه طبقاتی، نه جنگ و میلیتاریسم و توحش. نظم نوین جهانی، نه "نو" بود و نه نظمی توافق شده جهانی. وقفه ای گذرا در تاریخ دو قطبی جهان

لغو مناسبات سرمایه داری، آن را در شکل دولتی اش بازسازی کرد. و پس از آن در دوره استالین سرمایه داری دولتی را به نام سوسیالیسم به جامعه بشری فروختند و سپس فروپاشی آن را بلوک غرب به عنوان شکست کمونیسم جار زدند. این یک جعل آگاهانه تاریخی بود. شکست سال نود، شکست یک الگوی سرمایه داری بود. الگویی که نه از نظر اقتصادی، نه از نظر تکنولوژیک، و نه از نظر سازماندهی نوین تولید، توان رقابت با سرمایه داری رقابتی در غرب را در شرایط جدید نداشت. سرمایه داری دولتی بلوک شرق، در برابر تحولات عمیق تکنولوژیک، انقلاب در کاربرد تکنولوژی های نوین، و تغییرات اساسی در تقسیم کار جهانی، عملاً فلج شده بود. فروپاشی اش نه محصول پیروزی "آزادی"، بلکه نتیجه ناتوانی در انباشت موثر سرمایه و کاربرد تکنولوژی در بلوک شرق بود. اما بلوک پیروز این شکست را به شکلی مسموم به عنوان شکست هر ایده رهایی بخش سوسیالیستی و برابری طلبانه معرفی کرد تا هم گذشته خود را تطهیر کند و هم آینده بشریت را از پیش مسدود سازد. و از همین جا افسانه "پایان مبارزه طبقاتی و تاریخ" متولد شد. فوکویاما نه نظریه پرداز تاریخ، بلکه سخنگوی نشئه قدرت یک الگوی پیروز بود که این تصور را القاء میکرد با حذف بلوک رقیب، تناقضات درونی این نظام نیز حذف شده اند. بلاهتش در این بود که سرمایه داری بازار آزاد و رقابتی را آخرین ایستگاه تاریخ بشر اعلام کرد. اما تاریخ و مبارزه طبقاتی نه محو شد و نه تعلیق. فقط از ادبیات رسمی بلوک پیروز برای مدتی آنهم کوتاه حذف شد ولی به خیابانها، کارخانه ها، حاشیه شهرها، اردوگاههای پناهجویان و میدانهای جنگ منتقل شد. جهان نه صحنه صلح و صفا، بلکه باز میدان میلیتاریسم و بازتقسیم خشونت و سلطه شد.

آنچه جورج بوش پدر "نظم نوین جهانی" نامید، در واقع تلاش برای تثبیت موقعیت ابرقدرتی آمریکا در غیاب بلوک رقیب بود. این نظم نه با رضایت، بلکه با جنگ، بمب، تحریم و مداخله بنا شد. جنگ آمریکا علیه عراق در اوایل دهه نود، نخستین نمایش بزرگ تلاش برای تثبیت این نظم بود. جنگی برای تنبیه، برای نمایش قدرت، و برای اعلام این پیام که دوران تمرد پایان یافته است. بمباران وحشیانه صربستان و پروژه تجزیه یوگسلاوی، زیر پرچم حقوق بشر و انسان دوستی، ادامه همین منطق بود. کشوری که زمانی نماد توازن مستقل در جنگ سرد بود، باید با تکیه بر جدال ناسیونالیستها تکه تکه میشد تا نظم تک قطبی بی رقیب بماند.

دهه نود دهه صلح نبود. دهه جنگهای به ظاهر محلی اما در واقع به نوعی "جهانی" بود. جنگهایی که همگی یک هدف مشترک داشتند: تلاش

اعدام قتل عمد دولتی است!



بعدتر، ادعای "نظم نوین جهانی" تیم بوش و رامسفیلد و دیک چنی و شرکا، با عروج دور جدیدی از میلیتاریسم و قدرقدرتی امپریالیستی، قرار بود موقعیت آمریکا را بعنوان تنها ابرقدرت دنیا و "رهبر جهان آزاد" تثبیت کند. وحدت دو آلمان و بازارهای بکر و تازه فتح شده کشورهای سابق بلوک شرق،

همزمان بحران سوسیال دموکراسی و یونیونیسم در غرب و تسلیم بیش از پیش جناحهای مرکز و کینزی به خط مشی راست جدید تاجریست و ریگانیست، فرجه موقتی به ادعای "جهان تک قطبی" و "نظم نوین جهانی" به رهبری آمریکا داد. این روند- که البته ساده طی نشد و همراه خود با جنگها و تروریسم لجام گسیخته و ویرانی و تعرض ضد کمونیستی و سیاستهای تند ریاضت اقتصادی و تحمیل عقبگرد به بشریت کارگر همراه بود- بدلیل تناقضات و ناتوانی آمریکا و بهم خوردن چهارچوب سابق بعد از چند سال به گل نشست. در اواخر دوره بوش پسر، با بحران اقتصادی سالهای ۲۰۰۷-۲۰۰۸ و ورشکستگی بانکها و سقوط برجهای سرمایه مالی در آمریکا، مهر باطلی بر ادعای کذب "نظم نوین جهانی" و رهبری آمریکا و مهمتر نظم سرمایه داری بمثابه "تنها راه آزادی بشر" کوبید. پایان دوره بوش بازار آزادی به سیاست ریکآوری بانکهای ورشکسته توسط دولت و بقول برخی ژورنالیستها، "سوسیالیستی کردن بدهیها" گذشت. این اصطلاح به این تناقض اشاره داشت که دولتی که پرچمش رقابت در بازار و دولت کوچک و مقررات زدایی و آزادی مطلق سرمایه بود، ناگهان به دستگاه ترمیم بانکهای ورشکسته و سرمایه های سقوط کرده بدل شده و هزینه آنرا از جیب و مالیات مستقیم و غیر مستقیم شهروندان میبرد.

این مسیر در دوره اوباما با شدت ادامه دارد. اوباما با اعلام اینکه آمریکا بعنوان شریک دست به روی جهان میگذارد، آغازی بر نفی و پایان ادعای کاذب رهبری بلامنازع آمریکا بر جهان و ایضاً جهان تک قطبی بود. امری که امروز در سند استراتژیک امنیت ملی ترامپ، به آن اعتراف و برسمیت شناخته شده است. اگر جهان تک قطبی نیست پس جهان باید بین نیروهای واقعی بازتعریف شود و این همان نکته کلیدی و محوری است. آنچه که از همان ابتدای سقوط بلوک شرق کمونیسم کارگری بر آن تاکید داشت، این حقیقت بود که در تقابل دو اردوگاه وسیعتر "شرق" و "غرب"، اردوی غرب "پیروز" شده است. اما این غرب "پیروز" هویتش را از دنیای جنگ سرد میگرفت و با کنار رفتن و شکست قطب مقابل، موضوعیت خود را در چهارچوبهای پیشین از دست میداد. بعنوان مثال ناتو معلوم نبود چه خاصیتی دارد، یا اتحادهای مختلف منطقه ای و جهانی متأثر از دنیای دیروز چه جایگاهی در شرایط جدید خواهند داشت. این "غرب" خود دچار تنش و بازتعریف میشد و شد، نکته اساسی این بود که ادعای آمریکا کنار رفته بود اما مکانیزمها و اهرمهایی که بر جهان حکم میراند هنوز پابرجا بودند. سخترانی ولادیمیر پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ در

بررسی اوضاع بین المللی پایان جهان "تک قطبی"،

بخش ۱ ...

سرمایه داری بود که هرگز تثبیت نشد و نمیتوانست تثبیت شود. تا زمانی که سرمایه داری برقرار است، نه تک قطبی صلح می آورد و نه دوقطبی. تنها چیزی که تغییر میکند، شکل رقابت و جغرافیای بحران است.

کمونیست هفتگی جهان "تک قطبی" علیرغم تمام تلاشهای بلوک پیروز در جنگ سرد شکل نگرفت و به نظم جهانی تبدیل نشد. جهان چند قطبی هم عملاً شکل نگرفت. اما اکنون شاهد شکل گیری جهانی دو قطبی هستیم. در راس این دو قطب از یک طرف آمریکا و در طرف دیگر چین قرار دارد. هر کدام از نیروها دارای متحدان نزدیک و دور خود هستند. ویژگی های این جهان دو قطبی جدید چیست؟ تفاوتها و تشابهات آن با جهان دو قطبی دوران پس از جنگ دوم جهانی کدام است؟ آیا شاهد جنگ سرد جدیدی خواهیم بود؟

سیاوش دانشور: ضروری است بدو یک نکته بدیهی و مهم براین بحث ناظر باشد و آن اینست که از موضع اجتماعی کارگر کمونیست و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، جهان دیروز و امروز و فردا هر شمال و قطب بندی ای که داشته و خواهد داشت، جهانی سرمایه داری است و قوانین تولید سرمایه داری بر شرایط کار و زندگی میلیاردها نفوس کره خاکی حاکم بوده است. ما داریم در باره سیر تقابل و کشمکش بلوکهای سرمایه داری صحبت میکنیم. در دوره جنگ سرد که حاصل توازن پایدارتر بعد از جنگ دوم جهانی است، این رقابت و تقابل در ادبیات و تبلیغات دو بلوک تحت عنوان "تقابل سرمایه داری و کمونیسم" شناسانده شده بود و به همین اعتبار با سقوط اردوگاه سرمایه داری دولتی بلوک شرق و یک قطب مهم این دنیای دوقطبی، ادعای جهان "تک قطبی"، سلطه بلامنازع سرمایه داری بر کره خاکی، "پایان تاریخ"، "پایان مبارزه طبقاتی" و "پایان کمونیسم" را جار زدند. واضح است که بخش مهمی از این ادعاها تبلیغات بود، ادامه تبلیغات ضد کمونیستی دوران جنگ سرد، تلاش برای تثبیت و هژمونیک کردن ایدئولوژی هار بازار آزاد که از دهه هشتاد تحت پرچم تاجریسم و ریگانیسم و مانیتاریسم عروج کرد.

این دوره ای است که خط مشی طبقه حاکم و روشنفکران بورژوا اینست که پایان یک اردوی مفلوک و به بن بست رسیده سرمایه داری دولتی را، "پایان و شکست" آرمان سوسیالیسم و کمونیسم و هر تلاش کارگر و انسان امروز برای بهبود و تغییر انقلابی جلوه دهند. این یک جبهه جنگ طبقاتی بورژوازی علیه پرولتاریا، بعد از پیروزی در جنگ درون طبقاتی و رقابت بلوکهای شرق و غرب سرمایه داری بود. کمی

بررسی اوضاع بین‌المللی

پایان جهان "تک قطبی"،

بخش ۱ ...

دهم فوریه ۲۰۰۷، که با لحن تندی از سیاستهای آمریکا و "یکجانبه‌گرایی" آمریکا انتقاد میکند، همین چهارچوبها و سیاستهای مترتب بر آن را هدف قرار داد. روسیه با پرچم عظمت طلبی روسی بعد از سالها اغتشاش سیاسی کمر راست کرد و با زیر سوال بردن چهارچوبها ادعای سهم خود را با "جهان چند قطبی" مطرح کرد. در این میان چین شتابان بازارها را فتح میکرد و بمثابه "کارخانه جهان" جایگاهش در اقتصاد جهانی هرروز قویتر میشد. آمریکا تنها با اتکا به میلیتاریسم نمیتوانست افول اقتصادی خود را برای مدت طولانی ببوشاند و با سلطه در نهادهای جهانی این "یکجانبه‌گرایی" را اعمال کند.

این درست است که هنوز با جهان چند قطبی که برای یک آینده قابل پیش بینی تعادل داشته باشد، روبرو نیستیم اما بدرجائی تکوین یافته است. امروز اروپا و آمریکا رابطه شان از هر نظر با چهارچوب دوران جنگ سرد فرق دارد، روسیه و چین و متحدین در بریکس تلاش دارند قواعد را بازتعریف کنند و بریکس پلاس تصویر استراتژیکتری را دنبال میکند، کشورهای تازه توسعه یافته و نیمه توسعه یافته سرمایه داری بعنوان مثال در آمریکای لاتین یا در قاره آفریقا دچار یک مجموعه تحولات و جابجایی سیاسی و استراتژیک هستند که با چهارچوبهای دوره جنگ سرد و قوانین مونرو انطباق ندارند. هنوز تلاش برای قطب بندی و یارگیری در متن قراردادهای اقتصادی و نظامی، توافقات ژئوپولیتیک منطقه ای و قاره ای ادامه دارد و تشدید خواهد داشت. همه اینها در بطن تحولات امروز سرمایه‌داری و انقلابات تکنولوژیک صورت میگیرد که به سهم خود بیش از پیش اقتصاد و سازمان کار را درهم تنیده و جهانی کرده است.

لذا قبل از تکوین کامل جهان دو قطبی، ما هنوز با قطبها و ائتلافهای تجاری و سیاسی و امنیتی و نظامی همپوشان در ابعاد مختلف روبرو خواهیم بود. جهان چند قطبی همان جهان کهنه سرمایه داری است که نیروهای تعیین کننده آن دیگر دو قطب یا دو ابر قدرت نیستند بلکه قدرتهای مختلف و قطبهای موثلف بورژوازی هستند که منافع مشترکی آنها را در محدوده معینی کنار هم قرار داده است. بدرجائی که روند بازتقسیم جهان بین قدرتهای امپریالیستی تثبیت میشود، دو قطب اساسی تر بتدریج ظاهر میشوند که اجزای و عناصر شکل دهنده آن، نه ضرورتاً دارای منافع و سیاستهای مشابه در تمام سطوح بلکه بازتاب و منعکس کننده تعلقات استراتژیک آنهاست. تا این واقعیت هنوز فاصله داریم. با اینحال دو قطبی مورد اشاره متأثر از دنیای امروز و مشخصات سرمایه داری قرن بیست و یکم است.

امروز سرمایه داری بیش از هر زمان جهانی شده و سرمایه بر همه مقدرات زندگی مردم در چهارگوشه جهان حاکم است. امروز تولید یک

کالا تا رسیدن بدست مصرف کننده شاید محصول بیش از بیست کشور و بخشهای مختلف طبقه کارگر جهانی باشد، انقلابات تکنولوژیک و جهش هوش مصنوعی بطور کلی سیمای جوامع را عوض میکند و تبعات مثبت و منفی عذیده‌ای دارد. امروز "اقتصاد واقعی" دیگر نه تنها در کارخانه‌ها و فابریک و تولید صنعتی بلکه در "اقتصاد دیجیتالی" انتگره شده و اقتصاد واقعی را گسترش و سهمی از سود را تامین میکند، بموازات سازمان کار و موقعیت نیروی کار بسیار تغییر کرده است و از جمله قراردادهای کار و امنیت شغلی و سطح دستمزدها تا سن بازنشستگی و بسیاری از حقوق پایه فردی و اجتماعی عملاً برسمیت شناخته نمیشوند و به تیغ خصوصی سازی‌ها و بازار بورس و "اقتصاد کازینو" واگذار شدند. سیاهه این تحولات در سه چهار دهه گذشته طولانی‌اند.

نکته محوری اینست که این تحولات نیاز هر کشور و قطب سرمایه داری را به بازار مصرف و منابع و منطقه نفوذ رقبا افزایش میدهد و این با سرشت سرمایه برای خودگستری و مرزها را درنوردیدن و سوددهی بیشتر خوانایی دارد. رقابتهای دیروز در چهارچوبهای متعین و کمابیش تعریف شده اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک و استراتژیک بودند. رقابتهای امروز بیشتر برسر تثبیت حوزه نفوذ ژئوپلیتیک، دسترسی به منابع انرژی و بویژه مواد خام مورد نیاز تکنولوژی جدید، برتری در هوش مصنوعی و سرمایه گذاری در زیرساختهای تکنولوژیک مورد نیاز قرن بیست یکم است. رقابتهای بلوکه‌های دیروز روی یک چهارچوب ارزشی و ایدئولوژیک تکیه داشت، جنگ و رقابت امروز نیروهای سرمایه داری نه تنها خالی از هر ادعای ترقیخواهانه و پیشرو است بلکه در توحش و واپسگرایی و تشدید استثمار مسابقه داغی در جریان است. امروز قطبی یا ائتلافی از کشورها نمیتوانند ادعاهای دوران جنگ سرد را تکرار کنند و کارگر و سوسیالیسم و اعتراض ضد کاپیتالیستی میتواند در اشکال روشنتری خود را در مقابل همه نیروهای نظم کنونی تعریف و افق تغییر را پیش رو بگذارد.

و بالاخره قبل از اینکه یه سمت جنگ سرد دیگری با مشخصات تعریف شده برویم، جنگهای گرم از نسل کشی و بازار برده فروشی تا قتل عام "دیگری" با خونسردی در خاورمیانه و آفریقا فی‌الحال در جریانند. نیروهای ضد جامعه و پروکسی‌ها و ارتشهای خصوصی و جنایتکار متعددی بمثابه ابزار این دولتها در جنگ و رقابت حضور دارند. بسیار محتمل است که جنگهای محدود و جبهه‌های متعدد در ایندوره داشته باشیم. این دوره انتقالی تا زمانی که چهارچوبهای قدیمی جهان بعد از جنگ دوم بازتعریف نشوند و مورد توافق قرار نگیرند، ادامه خواهد داشت. در این مسیر است که سرنوشت و جایگاه کشورها و قطبها معلوم و جابجایی‌ها صورت میگیرد. ائتلافها و اتحادهای ایجاد شده شکل قوام یافته تری میگیرند و جهان دوقطبی براساس همسوئی و منافع مشترک یا براساس تضاد منافع فرجام نهایی می‌یابد.

آیا شاهد جنگ سرد جدیدی خواهیم بود؟ "جنگ سرد" یک استعاره است و در زمان خودش هم خیلی سرد نبود و جنگهای مختلفی را شامل میشد و قربانیانش بشمار بودند. این بازار جهانی، این سرمایه داری که اکناف جهان را فتح کرده است، بتدریج به شکل بخشهای سودآورتر آن تغییر ماهیت میدهد. مثلاً وقتی وحدت دو آلمان رخ

بررسی اوضاع بین المللی پایان جهان "تک قطبی"،

بخش ۱ ...

"حقوق بشر و دموکراسی" و نه بلوک چین و متحدانش ادعای "رفاه و تأمین اجتماعی" را مثل گذشته دارند. این پدیده چهره بی نقاب و عریانتر سبعیت نظم نفرت انگیز سرمایه و جهش حیرت آور تباهی های تحمیل شده بر بشریت را نشان میدهد. انسانیت در دوره تجربه کردن هر روزه بربریت کاپیتالیستی در همه ابعاد اقتصادی، معیشتی، اجتماعی و سیاسی در بلوکها و دولتهای مختلف سرمایه داری جهان معاصر است.

در وهله اول با نگاهی ساده به کارکرد سرمایه در قطب آمریکا و غرب در چند قلمرو اجتماعی این واقعیت تلخ را در همین دوره بشدت لمس میکنیم. از جمله: هیچ دوره ای از تاریخ سرمایه داری شدت استثمار به معنای کسب ارزش اضافه از گرده کارگر و مزد بگیران توسط سرمایه اینچنین وسیع نبوده است. هیچ دوره ای گرفتن سهم کمتر کارگر و مزدبگیران از حاصل کار خود اینچنین پایین نبوده است. ابعاد ریاضت کشی اقتصادی، موج بیکاری و بی مسکنی، فقر به معنای واقعی کلمه تهدیدی علیه زندگی دهها میلیونی انسانها در کشورهای غربی و میلیاردها انسان در سطح جهان است. با قدرتمند شدن راست افراطی و راسیسم و فاشیسم در چهاردهه اخیر در سطح جهان و مشخصاً در کشورهای غربی و آمریکا ابعاد تعرض به زندگی و معیشت و حقوق سیاسی و اجتماعی شهروندان گسترش بیسابقه یافته است. عروج ترامپ و تکیه زدن او به بزرگترین قدرت اقتصادی سیاسی نظامی جهان با شعار ناسیونالیستی "اول آمریکا" با اقدامات اعلام شده و تاکنون اجرا شده علیه حقوق اولیه شهروندان، تعرض به حقوق کارگران و سلب مسئولیت از دولت در قبال سرنوشت و زندگی مردم، تشدید تعرض به امکانات رفاهی و اجتماعی و درمانی مردم، بیکار سازی وسیع، ضدیت جنون آمیز با میلیونها مهاجر و پناهنده و بیرون راندن بیرحمانه آنها گوشه هایی از تعرض وسیع راست افراطی و فاشیستی به حقوق اولیه زندگی انسانها در یکساله اخیر حضور مجدد او در کاخ سفید است. اکنون در آمریکا و بلوک غرب روند زدن هر چه سریعتر بیمه های اجتماعی و تأمین حداقلهای زندگی برای شهروندان و به سخره گرفتن "ادعاهای حقوق بشری و دموکراسی خواهی" تاکنونی جناحهایی از هیئت حاکمه آمریکا و بورژوازی در غرب تقریباً به سیاست جاری تبدیل شده است. آنچه میروند نهادینه شود، رها کردن سرنوشت و زندگی انسان کارگر و کارکن به دست رقابت در بازار بیرحم سرمایه در میانه بردگی مزدی و یا بیکاری و فقر و مرگ تدریجی بدون کمترین تأمین اجتماعی است.

در قطب مقابل چین متکی به نیروی کار ارزان و استثمار شدید، پایین ترین سطح دستمزد و حقوق و استانداردهای زندگی را در سطح جهان بر طبقه کارگر در چین و در انبوه کشورهای که در آنجا سرمایه گذاری میکند، تحمیل کرده و میکند. نشانه ای از "رفاه اجتماعی" برای طبقه کارگر میلیاردری در این بلوک مشاهده نمیشود. شواهد نشان میدهد، تنها تفاوت با بلوک آمریکا و غرب در اینست، انسان کارکن را گرسنه و بی مسکن به دست رقابت در بازار رها نکرده و حداقل معیشت و زندگی شهروندان را تضمین میکنند. آنچه عملاً می بینیم، فاصله عمیقی با "رفاه اجتماعی" شایسته زندگی انسان امروز دارد.

واقعیت اینست بربریت سرمایه داری در چهارچوب این نظم استثمارگر راه حلی ندارد. دوره "توهومات رفرمیستی" مشابه

داد، بسیاری فکر میکردند که زندگی مردم در آلمان شرقی شبیه نیمه غربی آن خواهد شد اما برعکس شد. امروز هم در آمریکا و اروپا به چین و روسیه غبطه میخورند، ازجمله چین را میبینند که با نیروی کار ارزان و نظام پادگانی سوددهی و نرخ رشد و قدرت رقابت بالایی دارد، این آرزوی هر سرمایه دار است که سودش را حداکثر کند. جوامع امروز در اروپا و کشورهای صنعتی، اگر توسط طبقه کارگر و اردوی ضد کاپیتالیست مهار نشود بدون تردید برای کسب سود بیشتر و بالا بردن توان رقابت با رقبای حاضر در صحنه، به سمت مدل چینی و هندی سرمایه داری میروند. در هر حال، جنگ سرد دوران دو ابرقدرت آمریکا و شوروی تنها رقابت در قلمروهای تکنولوژیک و تسلیحاتی و اقتصادی نبود، جنبه سیاسی-ایدئولوژیک آن نظر به عملکرد آمریکا و دولتهای غربی در دوران کولونیالیسم نسبتاً قوی بود و تلاش داشت تصویر و افق یک نوع آزادیخواهی را پیش رو بگذارد. در غرب نیز روی همین جنبه تمرکز میشد و آنرا با تقابل "دموکراسی و توتالیتریزم" توضیح میدادند.

مهمترین تفاوت امروز اینست که این ادعاها وجود ندارند و دموکراتهای دو آتشه دیروز همه فاشیست شدند یا تفاوت ماهوی با فاشیستها و راست افراطی ندارند، داستان تبعات سقوط بلوک شرق تمام شده، چپها دوباره دارند برمیگردند، جنبش ضد کاپیتالیستی تجاربی دارد و ریاکاری دموکراسی و حقوق بشر بیش از هر زمان عیان شده است. امروز در آمریکایی که کلمه سوسیالیسم و کمونیسم تابو و ممنوعه بود، یک پارلمانناریست مدافع همین سیستم با عنوان "سوسیالیسم" شهردار مهترین شهر آمریکا میشود یا هرجا چپها کمی از چهارچوبهای دموکراسی و پارلمان - این باشگاه وراجی نمایندگان سرمایه- دور میشوند، کرور کرور مردم و نسل جدید و کارگران دورشان جمع میشوند. بعبارت دیگر در جامعه و در تمایلات اجتماعی مردم سوسیالیسم بمثابه رفاه و سعادت و برابری و رفع تبعیض زنده است و با همین ها فهمیده میشود و امروز بیش از هر زمان کمونیسم طبقه کارگر، میتواند با پرچمی ضد کاپیتالیستی بمثابه رهبر جامعه برای آزادی ظاهر شود.

کمونیست هفتگی در دوره های قبلی، چه در دوران جنگ سرد و چه در دوران پسا جنگ سرد، هر کدام از بلوک ها چشم اندازی را در مقابل جامعه بشری قرار میدادند، یکی بر "حقوق بشر" و "دموکراسی" تاکید میکرد و دیگری بر "رفاه" و "تأمین اجتماعی". اکنون این دو بلوک چه چشم اندازی را در مقابل جامعه بشری قرار میدهند؟

رحمان حسین زاده: در سطح پروپاگاند بی پایه دو طرف ادعاهای فراوانی در زمینه "تأمین اجتماعی و معیشتی" مردم کشورهای تحت مسئولیت مستقیم خود دارند. اما در دوره حاضر نه آمریکا و بلوک غرب ادعاهای

بررسی اوضاع بین‌المللی

پایان جهان "تک قطبی"،

بخش ۱ ...

دوره بعد از جنگ جهانی دوم و عرض اندام جناح "چپ بورژوازی و سوسیال دموکراتیک" برای بستن سدی "اصلاح طلبانه" در مقابل روند منفعت طلبی سراپا ضد انسانی سرمایه به انقیاد بیشتر طبقه کارگر و بشریت در سرمایه داری معاصر و بلوک بندیهای آن به سرآمده است. این روند تنها با به میدان آمدن آگاهانه و سازمان یافته طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری برای درهم کوبیدن اساس نظم وارونه کاپیتالیستی و سد کردن بربریت این نظام ممکن است.

گمونیست هفتگی چه ارزیابی ای از تاثیر این بلوک بندی ها و "جنگ سرد" جدید بر معضلات و کشمکشهای منطقه ای دارید؟

علی جوادی: برای پاسخ به این سؤال باید از یک واقعیت تعیین کننده شروع کنیم: جهان موجود، چه بخواهیم چه نخواهیم، در درجه اول تحت تاثیر کشمکشهای نظامی قرار خواهد گرفت که امروز عملاً به صورت یک جهان دو قطبی سرمایه داری در حال قوام است. همانگونه که پس از جنگ جهانی دوم، جدال میان دو بلوک مسلط، سنگین ترین سایه را بر معضلات منطقه ای انداخت، امروز نیز جنگ سرد جدید، چارچوب جهانی تحولات منطقه ای را تعیین میکند.

اما اینجا یک تفاوت تعیین کننده با جنگ سرد قرن بیستم وجود دارد. در جنگ سرد گذشته، تعلق کشورها به بلوکها تا حد زیادی صفر و صدى، سخت و ایدئولوژیک بود. امروز چنین نیست. در جنگ سرد جدید، تعلق خاطر کشورها به این یا آن بلوک، نسبی، متغیر و عمیقاً معامله گرایانه است. کشورها نه "وفادار" که "محاسبه گر" اند. نزدیکی و فاصله، تابع منافع مقطعی، فشارها، فرصتهای اقتصادی، و موقعیت در زنجیره های قدرت است.

عرصه های این کشمکش همچنان روشن اند: خاورمیانه، آمریکای جنوبی، اروپا و اوکراین، و مساله تایوان. اما نحوه حضور کشورها در این عرصه ها، یکدست و ثابت نیست. به عنوان مثال، کشورهایی مانند ترکیه، هند و عربستان سعودی، نمونه های بارز این وضعیت اند. ترکیه همزمان عضو ناتو است، با روسیه معامله انرژی و نظامی میکند، و با چین روابط اقتصادی دارد. هند در عین نزدیکی استراتژیک به آمریکا، از حفظ مناسبات با روسیه و چین نیز صرف نظر نمیکند. عربستان، متحد سنتی آمریکا، در عین حال به سمت چین گرایش پیدا کرده و در تنظیم مناسبات منطقه ای خود، از منطق چند جانبه بهره میبرد. اینها نه تناقض، بلکه منطق دوران جدید است. در چنین جهانی،

معضلات منطقه ای نه تنها تحت تاثیر رقابت بلوکها قرار میگیرند، بلکه به میدان مانور کشورهای بدل میشوند که می کوشند از شکافهای میان قطبها امتیاز بگیرند. همین امر، هم امکان تنفس سیاسی ایجاد میکند و هم بحرانها را مزمّن تر و پیچیده تر میسازد. بحرانها کمتر به "حل" میرسند و بیشتر به "مدیریت" و "منجمد سازی" در توازنهای متغیر بدل میشوند.

جدال آمریکا با ونزوئلا نمونه روشن دیگری از این وضعیت است. ونزوئلا نه صرفاً یک بحران داخلی، بلکه یک گره گاه در جنگ سرد جدید است. فشار حداکثری آمریکا، تحریم و تلاش برای تغییر رژیم، با این واقعیت جدید مواجه شده است که بلعیدن یک کشور به سادگی دهه نود ممکن نیست. ونزوئلا با تکیه بر مناسبات خود با چین و روسیه، و با بهره گیری از شکافهای موجود، توانسته است از فروپاشی کامل کماکان بگریزد. هر چند که آینده این کشمکش کماکان نا روشن است. همین منطق را در خاورمیانه نیز می بینیم. صف بندی میان آمریکا و اسرائیل از یک سو، و رژیم اسلامی حاکم بر ایران از سوی دیگر، با پیوندهای متغیر با چین و روسیه، به یکی از جبهه های تثبیت شده جنگ سرد جدید بدل شده است. اما حتی در این منطقه نیز، تعلق کشورها به بلوکها مطلق نیست. کشورها میان قطبها مانور میدهند، امتیاز می گیرند، و از توازن برای حفظ موقعیت خود استفاده میکنند. نتیجه، نه حل بحران، بلکه قفل شدن آن در یک وضعیت فرسایشی است.

این نکته کلیدی دوران کنونی است: جنگ سرد جدید، جنگ حذف نیست، جنگ مهار، فرسایش و معامله است. بلعیدن یک نظام یا یک حوزه نفوذ توسط بلوک رقیب، دیگر به سادگی، تاکید میکنم، به سادگی ممکن نیست. رقابت بیش از آنکه بر سر نابودی رقیب باشد، بر سر تحمیل قواعد بازی و کسب هژمونی نسبی است. در این میان، رقابت فقط نظامی نیست. سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک است. تلاش برای خروج از سلطه دلار، ایجاد نظامهای پرداخت جایگزین، رقابت بر سر زنجیره های تامین، تکنولوژیهای نوین، هوش مصنوعی، داده، و کنترل پلتفرمها و شبکه های اجتماعی، به قلب این جنگ سرد جدید بدل شده است. هر دو بلوک در عین رقابت، ناچار به حفظ دسترسی متقابل به بازارها هستند. به این اعتبار حذف کامل رقیب نه ممکن است و نه الزاماً مطلوب.

و نهایتاً، باید قاطعانه گفت: این جنگ سرد جدید، جدال آزادی و سوسیالیسم نیست. آن افسانه ها، آن تبلیغات عوامفریبانه، دیگر دفن شده اند. هر دو بلوک نماینده اشکال کم و بیش واحدی از سرمایه داری افسارگسیخته اند. هر دو نوعی بربریت سرمایه را به نمایش میگذارند. هر دو در منطق، در هدف و در شیوه، بیش از آنکه متفاوت باشند، شبیه اند. تفاوتها هر چند جزئی، اگر چه واقعی، اما رهایی بخش نیستند. جهان به سوی قوام یافتن یک جنگ سرد جدید حرکت میکند؛ جنگی که در آن، بحرانهای منطقه ای نه حل، بلکه در چارچوب توازن قوای متغیر بلوکها مدیریت و منجمد میشوند. تعلق کشورها به بلوکها سیال، معامله گرایانه و متغیر است. اما برای مردم و طبقه کارگر، نتیجه

بررسی اوضاع بین‌المللی

پایان جهان "تک قطبی"،

بخش ۱ ...

یکسان است: تشدید بحران، طولانی شدن کشمکشها، و تعویق رهایی. پاسخ انسانی و سوسیالیستی، همچنان نه انتخاب میان بلوکها، بلکه افشای ماهیت هر دو و پافشاری بر یک افق مستقل طبقاتی و رهاییبخش سوسیالیستی است؛ افقی که رهایی انسان را نه در اردوگاههای قدرتهای سرمایه داری حاکم، بلکه در برچیدن مناسباتی می بیند که خود این اردوگاهها را تولید میکنند.

کمونیست هفتگی این بلوک‌بندی‌ها چه تاثیری بر مبارزه طبقاتی جاری خواهد داشت. مشخصاً اردوی سوسیالیسم کارگری در جهان معاصر چگونه دستخوش این تحولات خواهد داشت؟

سیاوش دانشور: تحولات سرمایه داری بر روند مبارزه طبقاتی و گرایشها و جنبشهای اجتماعی از جمله سوسیالیسم کارگری تأثیرات مهم میگذارد. اولاً، سیر تکامل و تکوین این قطب‌بندیهای جهانی و بعبارتی سیمای جدید سرمایه داری، با مجموعه ای از کشمکشهای سیاسی و اقتصادی و چه بسا اعمال فشارهای دیپلماتیک و حتی نظامی همراه خواهد بود. همینطور جنگهای تجاری و موانع گمرکی و تعرفه ای، ایجاد محدودیت در گردش نیروی کار و سرمایه گذاری بر سیر این رقابتها و توافق نهایی تأثیر میگذارد. این مجموعه درعین حال که علیه قانون تجارت آزاد و منطق بازار آزاد است و منافع بخشی از بورژوازی را حراست میکند، به تبلیغات ناسیونالیستی و شبه بلوکی دامن میزند و خودآگاهی طبقاتی کارگران را مخدوش میکند. درعین حال عدم وجود پرچم و ادعایی میان بورژوازی، در شرایطی که در جملگی کشورهای سرمایه داری از آمریکای تا اروپا فاشیستها و راست افراطی عسای دست بورژوازی در دوره بحران شدند، طبقه کارگر میتواند فارغ از قطبهای کاذب و بورژوایی علیه کلیت نظم کاپیتالیستی با پرچم سیاسی خویش بمیدان بیاید. همین امروز نقد ضد کاپیتالیستی جای بسیار قویتری از دهه های قبل در اعتراضات ضد ریاضت کشی اقتصادی و اعتصابات کارگری و حتی در اعتراضات علیه جنگ و نسل کشی دارد.

این تحولات یک جنبه مهم دارد مه باید دیده شود و آن اینست که جنگ بازتعریف جهان توسط طبقات حاکم، به عمل انقلابی طبقه کارگر و پراتیسین کمونیست فضا و فرجه میدهد. در جهانی که قوانین و معیارها توسط برپادارندگان زیر سوال است، برای طبقه کارگری که هیچوقت در این روند شریک نبوده باید بسیار فرصت مناسبی تلقی شود. آنچه لنین زمانی "حلقه ضعیف سرمایه‌داری" می‌نامید، در شرایط یک تحول جهانی بسیار از حلقه‌های ضعیف میتواند فراتر رود. امروز امکان اینکه اعتراضات ضد کاپیتالیستی و اعتصابات کارگری رادیکالیزه شوند و قدرت بورژوازی را مورد هدف قرار دهند بیشتر از هر زمانی است. آنهم نه فقط در ایران و بنگلادش و نپال و اکوادور بلکه در

کشورهای صنعتی و توسعه یافته. نکته بسادگی اینست که نباید تسلیم سناریوی جنگ بورژواها شد، باید از هر خلأ قدرت و ضعف بالایی‌ها در خدمت اقدام انقلابی پایینی‌ها بهره جست. و خوشبختانه در مقیاس موثر امروز با نیروهای روبرو نیستیم که سرمایه داری دولتی را "سوسیالیسم" بنامند و بشناسند. در چین، اگرچه یک حزب موسوم به "کمونیست" حکم میراند، اما دولت سرمایه داران است و کل بورژوازی هم به آن اذعان دارد. امروز نیروی در صحنه وجود ندارد که آرمانهای ناسیونالیستی و استقلال طلبانه را با پرچم "سوسیالیسم" بخواند متحقق کند، مدتهاست که بستر ناسیونال رفرمیسم در قلب اروپا سپر انداخته و احزاب و نهادهایش در خدمت سرمایه دارانند. لذا سوسیالیسم بمثابه یک سنت اعتراض کارگری، یک رگه انتقادی و انقلابی علیه سرمایه داری، بدون این واسطه ها میتواند پرچم آزادی جوامع امروز باشد. این اردو باید متعین و بازتعریف شود، متأسفانه امروز یک مرجع جهانی کمونیستی کارگری یا یک انترناسیونال براستی کارگری و کمونیستی وجود ندارد که افق انقلاب کارگری و استراتژی آن در هر کشور را تبیین کند و این مهم باید با تلاش ما کمونیستها جبران شود.

ما از موضع اجتماعی کارگر کمونیست، در مورد شکست انقلاب روسیه و اردوگاه های موسوم به "کمونیسم بین‌المللی" تحلیل و نقد طبقاتی و کارگری روشن داریم. سیمای کمونیسم امروز همان باید باشد که برای مارکس و انگلس و برای کمونیسم کارگری بوده است؛ کمونیسم بمثابه "دکترین شرایط رهایی پرولتاریا" و جنبشی که از طریق آن کارگران میتوانند "علیه سازمان اجتماعی کهن"، علیه نظم بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، نه بعنوان افراد بلکه بعنوان "طبقه آزاد کننده جامعه" اعتراض کنند. با شکست انقلاب اکتبر، کمونیسم و مارکسیسم در شوروی ناسیونالیزه شد و بعد از یکدهه دیگر ناسیونالیسم و رفرمیسم به محتوای اساسی "مارکسیسم" و "سوسیالیسم" شوروی بدل شد. این تغییر مسیر در تئوری و بخدمت گیری آن در خدمت اهداف اجتماعی و طبقاتی ناسیونالیستی و بورژوایی، محدود به شوروی نماند و بدرجات مختلف به رگه های دیگر از جمله مائویسم در چین و چپ نو و اروکمونیسم در اروپا و بوپولیسم و خلقی گری در کشورهای تحت سلطه تسری یافت.

برای کمونیسم کارگری از اصول بدیهی و قدیمی است که سوسیالیسم، دولتی کردن اقتصاد نیست، سوسیالیسم دولت باضافه بازار نیست، سوسیالیسم دموکراسی بیشتر باضافه رفرمهایی در اقتصاد نیست، سوسیالیسم پرچمی برای رقابت ملی و ناسیونالیستی و ضد امپریالیسم سطحی خرده بورژوازی نیست، در حالی که در طول قرن بیستم در همه جای جهان "سوسیالیسم" با دولتی کردن معرفی شده است، در اروپا سوسیالیسم به زور برای اعتراض افشار میانی و رفرمیست و دمکرات در رقابت پارلمانی، و در کشورهای تحت سلطه سوسیالیسم به پرچمی برای حمایت از بورژوازی بومی و طبقه خرده بورژوازی بعنوان چهارچوبی برای تحرک سیاسی ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بدل و معرفی شد.

برای مارکس و جنبش کمونیسم کارگری، سوسیالیسم چهارچوبی برای امحای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و منابع و

بررسی اوضاع بین‌المللی

پایان جهان "تک قطبی"،

بخش ۱ ...

طبیعت و استقرار مالکیت اشتراکی برآنها، لغو کار و بردگی مزدی و سازماندهی اقتصادیات جامعه براساس رفع نیاز انسانها و شهروندان آزاد است. از نظر سیاسی و روبنایی سوسیالیسم حکومت حزبی یا حکومت احزاب نیست، سوسیالیسم حکومت پارلمانی و مبتنی بر دموکراسی نیابتی نیست، سوسیالیسم حکومت شوراها است که شهروندان در تمام سطوح در مقدرات زندگی اجتماعی خویش بطور مستقیم و مستمر دخالت میکنند.

هویت سیاسی اردوی سوسیالیسم کارگری و ادعاینامه کمونیستی علیه سرمایه داری در سیاست و جامعه باید شناسانده و از زیر بار تحریفات ناسیونالیستی و ضد کمونیستی بیرون آید. سوسیالیسم و کمونیسم کارگری در کشورهای مختلف حزب سیاسی میخواهد و باید برای تشکیل آنها از هیچ تلاشی فروگذار نکنیم. مسئله فقط ترسیم مرزهای تئوریک و بدست دادن پلاتفرمی رادیکال و مارکسیستی نیست، بعد از شکست انقلاب روسیه، کمونیسم قرن بیستم با یک جدائی تاریخی و یک شکاف عمیق روبرو بوده است و آن جدائی کارگر و مارکسیسم از کمونیسم بمثابه جنبش واقعی و جاری و زنده کارگری علیه سرمایه‌داری است. احزاب موسوم به کمونیست یا کمونیستی نبودند و یا اگر بودند کارگری نبودند و با موضوع کار و نقطه رجوع اجتماعی‌شان بیگانه بودند. این جدائی منشأ بسیاری از شکستهای چپ و تبدل شدن به فرقه‌های سیاسی است. این شکاف هنوز تماماً پر نشده و باید پر شود و کمونیسم و طبقه کارگر دو موجودیت جدا از هم نباشند و این جدایی به خصلت ممیزه "کمونیسم" تبدیل نشود. امروز مدتهاست که همه جنبشهایی که زمانی از ادبیات سوسیالیستی برای رنگ و لعاب زدن به آرمانهای بورژوائی و ناسیونالیستی و فرمیستی بهره می‌جستند، دیگر صریحاً از کمونیسم تبری می‌جویند و مدافعان مرتجع‌ترین نیروهای دست راستی جهان امروزند. لذا دیگر امروز کمونیسم بیش از هر زمان پرچم تغییر جهان برای انقلاب کمونیستی علیه کاپیتالیسم است.

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،

بدون امید سوسیالیسم، بدون «خطر

«سوسیالیسم، به چه منجلائی تبدیل میشود!

منصور حکمت

پیام تسلیت حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

به مناسبت درگذشت رفیق عبدالله

شالچی (عبه تاران)



با کمال تأسف و اندوه باخبر شدیم که رفیق عبدالله شالچی معروف به (عبه تاران)، چهره شناخته شده جنبش کمونیستی و از اعضای سابق حزب کمونیست ایران، در تاریخ ۲۳ دسامبر ۲۰۲۵ در شهر گوتنبرگ سوئد دیده از جهان فرو بست.

رفیق عبه تاران مبارزه علیه استبداد را از سالهای نوجوانی در تقابل با رژیم سلطنتی آغاز کرد، مسیری که منجر به دستگیری او توسط ساواک در سال ۱۳۵۳ شد. او در دوران بازداشت، وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را متحمل شد، اما دژخیمان رژیم پهلوی در برابر مقاومت و اراده پولادین او برای بدست آوردن کمترین اطلاعات ناکام ماندند. ایستادگی و مقاومت رفیق عبدالله در زندان، مایه دلگرمی همبندیهایش بود و او را به چهره‌ای قابل اعتماد و احترام در میان طیف وسیعی از زندانیان سیاسی تبدیل کرده بود.

رفیق عبدالله در سال ۱۳۵۶ از زندان رژیم پهلوی آزاد شد و با شروع قیام ۱۳۵۷، بلافاصله به صفوف این خیزش عظیم پیوست و به شخصیتی فعال و قابل اتکا در میان انقلابیون بدل شد. او در سال ۱۳۵۸ در ادامه فعالیت در صفوف کومله، ابتدا در کمیته تشکیلات تهران سازماندهی شد و سپس با لو رفتن تشکیلات مخفی در تهران، به تشکیلات علنی کردستان با نام تشکیلاتی (عبه تاران) ملحق شد و به سازماندهی، مبارزه و فعالیت علیه نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی ادامه داد. منش صمیمی و پرنسپ‌های بغایت کمونیستی او باعث شد تا خیلی زود به شخصیتی محبوب در میان اعضای تشکیلات تبدیل شود.

ایمان راسخ به ضرورت تغییر بنیادی جهان، باور عمیق به نقش طبقه کارگر و تعهد به مبارزه طبقاتی، در کنار دیگر خصوصیات اخلاقی و انسانی، از ویژگی‌های برجسته و به یادماندنی رفیق عبدالله شالچی بود.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، درگذشت رفیق عبه تاران را به خانواده ایشان، بویژه خواهر گرامیش گیتی تیریزی، رفیق ابراهیم باباخانی و تمامی یاران و همسنگران صمیمانه تسلیت می‌گوید و خود را در این اندوه بزرگ شریک می‌داند. یاد عزیزش گرمی باد.

دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۲۵ دسامبر ۲۰۲۵ - ۴ دیماه ۱۴۰۴

بازنشر،

فراخوان حزب حکمتیست

علیه زن‌کشی و زن‌آزاران متحد و قاطع عمل کنیم!

جامعه ایران صحنه پدیده‌های متناقض است؛ از سوئی بزرگترین خیزش انقلابی زنانه در آن عروج میکند و از سوی دیگر با رواج روزافزون "زن‌کشی" روبروست. واضح است ایندو یک وزن ندارند، در یک سطح و یک موقعیت هم نیستند. اولی، یعنی خواست آزادی و برابری زن و مرد و نفی حجاب اسلامی و آپارتاید جنسی، جنبشی ریشه‌دار علیه وضع موجود و رژیم اسلامی است. دومی، یعنی زن‌کشی و زن‌آزاری، با اتکا به قانون و دین اسلام و تبلیغات مذهبی ضد زن، از رانت و سوبسید حکومت حافظ مردسالاری بهره میجوید. اولی، به آینده تعلق دارد و جنبشی برای دفن رژیم اسلامی و یک تاریخ طولانی ضدیت با زن است. دومی، به گذشته تعلق دارد، در مقابل موج قدرتمند تغییر مقاومت میکند، دست و پا میزند و در پناه قانون اسلامی جنایت میکند.

قتل و آزار سیستماتیک زنان، اساساً حکومتی است اما فرهنگ ضد زن و مردسالاری و مقاومت در مقابل آزادی زن لایه‌ای ضخیم از جهالت تاریخ بشر را حمل میکند. در این اوضاع است که زن‌کشی در ایران به بهانه‌های مختلف اوج گرفته است؛ از سرپریدن دختر توسط پدر تا کاردآجین کردن توسط خانواده و همسر و برادر، از بهانه دفاع از "ناموس" و "شرف" تا نارضایتی از غذا و بگومگوی خانوادگی، از تعرض خیابانی سرکوبگران حکومتی به زنان و قتل و تجاوز در زندان تا زورگیری و تعرض اوباش و لمپن‌ها، از کارخانه تا خانه و خیابان؛ زن قربانی نظم و قوانین ضد زن است. پدیده زن‌کشی و رشد سرطانی آن بدون پیشینه نیست و در متن این اوضاع صورت میگیرد.

برای تخفیف و رفع این معضل مهم اجتماعی، انتظار از دولت و نهادهای حکومت اسلامی، توقع از مسببین و عاملان آپارتاید و زن‌ستیزی توهمی مهلک است. مقابله با زن‌آزاری و زن‌کشی را به سرنگونی حکومت و استقرار نظامی بهتر موکول کردن، نیز رفع تکلیف از امر روز و رها کردن زنان در منگنه زن‌کشی و زن‌آزاری است. با منطق "همه یا هیچ" نمیتوان سراغ هیچ مسئله‌ای رفت. راه چاره اعمال قدرت مستقیم و سنگربندی عملی در

مقابل این توحش است. باید پایه‌های جامعه آزاد و تحقق امنیت اجتماعی زنان را از همین امروز و در متن مبارزه جاری برای نفی اوضاع کنونی بنا نهاد و تحکیم کرد. باید علیه زن‌کشی و زن‌آزاری صفی محکم ایجاد کرد و عمل زن‌کشی و شکنجه و آزار زنان را با عمل انقلابی پاسخ داد. نباید گذاشت به نام ما، به نام مردان، به نام فرهنگ، کثیف‌ترین و شنیع‌ترین و ارتجاعی‌ترین اعمال علیه زنان صورت گیرد. نباید اجازه داد زن‌کشان و زن‌آزاران در پناه قانون اسلام و حمایت آخوند و فرهنگ واپسگرا راست راه بروند و به ریش مبارزه برای آزادی و برابری زن و مرد بخندند. باید همین امروز، دستانی را که مبادرت به کشتن زن میکند شکست. باید همین امروز ارتجاع ضد زن را در هر قلمرو نبرد اجتماعی عقب راند.

فراخوان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست به زنان و مردان انقلابی، به کمونیست‌ها، به آزادیخواهان و برابری‌طلبان، به همه کسانی که مردسالاری و زن‌آزاری و زن‌کشی را دون شأن خود میدانند؛ اینست که با ابتکارات مختلف در مقابل این موج ارتجاعی سدی محکم ایجاد کنیم، متحد و قاطع عمل کنیم، سلولهای دفاع از امنیت زنان ایجاد کنیم، زن‌کش‌ها و زن‌آزاران را گوشمالی دهیم و مجازات کنیم. هیچ زنی نباید احساس تنهائی کند، جامعه نباید این توحش و حقارت عمومی را تحت عنوان "فرهنگ و ناموس" بپذیرد، هیچ زن‌آزار و زن‌کشی نباید احساس امنیت کند. وقت آنست یک گام فراتر برویم و برای امنیت زنان در محل کار و زندگی و مدرسه و دانشگاه و خیابان اقدامی عملی در دستور بگذاریم.

جنبش آزادیخواهانه نمیتواند و نباید این وضعیت را تحمل کند. زن‌کشی به عهد عتیق تعلق دارد و باید دفن شود. زن‌کشان باید بدانند که در مقابل عدالت انقلابی نخواهند جست. زن‌آزاری و تعرض فیزیکی و جانی به زن از نظر ما سنگین‌ترین جرم تلقی میشود.

دست زن‌کشان از زندگی زنان کوتاه!
مرگ بر جمهوری اسلامی!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
۱ اسفند ۱۴۰۳ - ۱۹ فوریه ۲۰۲۵

به حزب حکمتیست کمک مالی کنید!

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!

از میان رویدادهای هفته

علی جوادی

دعوت به مرگ جمعی؛ ساواک، گارد جاویدان و رؤیای سلطنت بر جنازه

بیانیه چه می‌گوید؟ "ساواک ایران"؟! در اطلاعیه‌ای با لحنی آمرانه اعلام می‌کند که اگر "نبرد نهایی" آغاز شد، اگر تهران و شهرها بمباران شدند، اگر نیروهای خارجی وارد شدند، مردم باید در خانه‌هایشان بمانند، شهر را ترک نکنند، زندگی را مختل نکنند و با نیروهای موسوم به "گارد جاویدان" همکاری کنند. از مردم خواسته می‌شود به "گارد جاویدان" آب و آذوقه برسانند، چون این نیروها به اصطلاح "حافظ امنیت و آرامش" هستند.

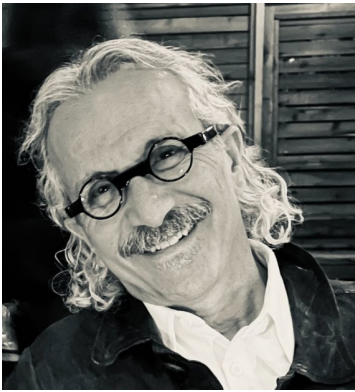
ترجمه انسانی این پیام مضحک کوتاه است: در شهرها بمانید، حتی اگر کشته شوید. ساکت بمانید، حتی اگر زیر آوار دفن شوید. و اگر زنده ماندید، لطفاً برای ساواک و نیروهای سرکوب سلطنت طلبان آب معدنی هم بیاورید.

پیش زمینه فراخوان "ساواک ایران": بوی دور تازه‌ای از آتش و جنازه
اما این فراخوان جنایتکاران ساواکی در خلاء صادر نشده است. نه تصادفی است و نه بی ربط به زمان حاضر. در پس زمینه این اطلاعیه، بوی دور تازه‌ای از جنگ می‌آید. جنگی که نامش در خبرهاست، سناریویش روی میزهاست، و تهدیدش مدام تکرار می‌شود. از یک سو اسرائیل و آمریکا، با زبان "بازدارندگی" و "امنیت"، و از سوی دیگر رژیم اسلامی، با عریضه‌های آخرالزمانی و تهدیدهای متقابل. یکی می‌گوید "تهران را به آتش می‌کشیم"، دیگری پاسخ می‌دهد "تل‌آویو را با خاک یکسان می‌کنیم". این‌ها تهدیدهای لفظی نیستند. پیش‌درآمد سیاست‌اند.

دور تازه‌ای از جنگ، یعنی دور تازه‌ای از کشتار. یعنی بمباران شهرها، فروپاشی زیرساخت‌ها، نابودی زندگی روزمره، و درهم کوبیدن همان جامعه‌ای که همین حالا هم زیر فشار فقر، سرکوب و بی‌آیندگی نفس می‌کشد. جنگ، در این معادله، نه ابزار رهایی است و نه مسیر آزادی. ماشین نابودی و قیچی کردن مبارزات مردم و نفس زندگی در جامعه است.

در چنین فضایی است که ناگهان "ساواک ایران" سر از خاک گورستان آریامهری برمی‌آورد و فراخوان می‌دهد: بمانید. خانه‌ها را ترک نکنید. شهر را تعطیل نکنید. همکاری کنید. این فراخوان، واکنشی به خطر جنگ نیست. پذیرش جنگ است. نه برای جلوگیری از آن، بلکه برای مدیریت آوارگی ناشی از جنگ به نفع یک پروژه سیاسی خاص.

این‌ها جنگ را نه فاجعه، بلکه "فرصت طلایی" می‌بینند. فرصتی برای خالی شدن خیابان‌ها، برای فلج شدن جامعه، برای خاموش شدن



اعتراض و سازمان یابی. زیر بمباران، مردم به خیابان نمی‌آیند، این را خوب می‌دانند. و درست به همین دلیل است که از مردم می‌خواهند بمانند، محبوس شوند، و در سکوت بسوزند. چرا که جامعه زنده، دشمن است اما جامعه نیمه جان، زخمی و شاید قابل تصاحب. جنگ، جامعه و زندگی و مبارزات سرنگونی طلبانه را

قیچی می‌کند. یکی بمب می‌اندازد، دیگری فراخوان می‌دهد. یکی شهر را می‌زند، دیگری می‌گوید "در خانه بمانید" از شهرها خارج نشوید. و هر دو، به یک چیز نیاز دارند: جامعه‌ای که نتواند نفس بکشد. و این ارزش مصرف جنگ برای جناح حاکم رژیم و اپوزیسیون شبه فاشیست سلطنت طلب است.

وقاحت تاریخی و وحشت از جامعه زنده

حالا بیایید این نمایش را از وسط پاره کنیم. اولین چیزی که در این متن فریاد می‌زند، وقاحت تاریخی است. "ساواک ایران"؟! واقعا؟ همان نهادی که نامش مترادف با کابل، سلول انفرادی، اجاق برقی، آپولو و اعتراف اجباری است، حالا با ژست حقوق بشر ظاهر شده و نگران "آرامش شما" است. اگر ساواک قرار بود "آرامش" تولید کند، اصلاً چرا سرنگون و منحل شد؟ نفس وجود پدیده منفور ساواک یعنی اعتراض به دستگاه سرکوب و شکنجه. ظاهراً حافظه تاریخی این جماعت به اندازه یک پوستر نوستالژیک هم کار نمی‌کند. گویا تاریخ ایران از تاریخ جوامع بشری مجزاست، جدال ساواک و گارد پوشالی جاویدان است نه جدال جنبشها و طبقات اجتماعی متخاصم.

اما زهر اصلی متن جای دیگری است: اصرار بیمارگونه بر ماندن مردم در خانه‌ها. این درخواست نه از سر دلسوزی، که از سر وحشت است. این‌ها از خیابان می‌ترسند. از بدن‌های متحرک و مشت‌های گره کرده می‌ترسند. از جامعه‌ای که زنده است می‌ترسند. خوب می‌دانند که مردم وقتی در خانه محبوس شوند، خیابان خالی می‌ماند. و خیابان خالی، رویای هر فالانژ درمناذه‌ای است. خانه در این منطق پناه نیست. سلول انفرادی جمعی است. و بمباران در واقع ابزار سیاست است. نه برای شکست رژیم اسلامی، بلکه برای فلج کردن جامعه. گویی آرزو دارند جامعه در سکوت بمیرد تا روزی که روی ویرانه‌ها فرش قرمز پهن کنند و مراسم تاجگذاری بگیرند. جامعه زنده مزاحم است. جامعه مرده، مطیع.

کمدی سیاه سلطنت - مردم به مثابه تدارکاتچی دیکتاتوری

طنز تلخ اینجاست که "ساواک ایران" از مردم می‌خواهد به "گارد جاویدان" آب و آذوقه برسانند. یعنی همان مردمی که قرار است زیر بمباران بمانند، می‌بایست نقش تدارکاتچی بازسازی دیکتاتوری و استبداد سلطنتی را هم بازی کنند. اگر این کمدی سیاه

از میان رویدادهای هفته ...

نیست، پس چیست؟ شاید مرحله بعدی این است که قربانیان، برای جلادشان شمع هم روشن کنند.

این جماعت منفور آیا واقعا باور دارند کارگر، زن آزادخواه، جوان معترض، همان‌هایی که بیش از چهار دهه با رژیم اسلامی جنگیده‌اند، حالا مشتاقانه به استقبال بازگشت ساواک می‌روند. این دیگر توهم سیاسی نیست، هذیان اجتماعی است. خیال کسانی که جامعه را نه می‌بینند، نه می‌فهمند، فقط می‌خواهند آن را کنترل کنند، حتی اگر کنترل به معنای مرگ باشد. رژیم اسلامی مردم را به نام خدا و در راه اسلام می‌کشد. این فالانتهای آریایی مردم را به نام ایران. تفاوت‌شان فقط در پرچم است، نه در جسد.

اما یک خبر بد برای این جماعت: مردم ایران زندگی و مبارزه خود را از سر راه نیاورده‌اند که زیر بمباران بمانند تا ساواک بازسازی شود. برای آزادی و برابری و رفاه جنگیده‌اند، نه برای تعویض شکنجه‌گر. زندان را می‌خواهند خراب کنند، نه اینکه نگهداشتن را با لباس نو ببینند. این کودکان جنایتکار از قرار نمیشوند کارگر ایرانی تاج نمی‌خواهد، نان و آزادی و رهایی می‌خواهد. زن آزادخواه و برابری طلب "گارد جاویدان" نمی‌خواهد، برابری می‌خواهد. جامعه ایران امنیت ساواکی نمی‌خواهد، رهایی می‌خواهد.

این بیانیه نشانه قدرت نیست. ناله فالانزیسم سلطنت طلب است. ناله جریانی که می‌داند جامعه زنده دشمنش است و فقط روی جنازه‌ها می‌تواند خیال سلطنت بباقد. و تاریخ، طبق عادت قدیمی‌اش، همیشه این‌جور خیال‌ها را با بی‌رحمی بیدار می‌کند. ساواک بازگشته؟ جامعه نه فراموش کرده، نه بخشیده، نه دعوت نامه گرفته است.

گارد جاویدان - فانتزی نظامی یک نیروی بی جامعه

و بعد نوبت می‌رسد به شاهکار کمدی سیاسی این متن: گارد جاویدان. گارد جاویدان قرار است چه باشد؟ نیروی رهایی؟ بازوی امنیت جامعه؟ ستون گذار تاریخی؟

نه! گارد جاویدان در این متن چیزی نیست جز لباس مبدل نوستالژی. نامی باد کرده برای پوشاندن خلأ مطلق اجتماعی یک نیروی بخت برگشته با کوله باری از سیاهی. همان ساواک است، با یونیفرم عوض شده، با ادبیات اینستاگرامی، و با این توهم که جامعه هنوز در دهه پنجاه پیشا سرنگونی رژیم شاه گیر کرده است. ساواک و گارد جاویدان، ابزار رهایی جامعه شده‌اند! این جمله را باید قاب گرفت و به دیوار تاریخ کوبید. انگار زندانبان، ناگهان پرچمدار آزادی شده باشد. انگار خامنه‌ای و ملاعمر و احمد شرع، اعلامیه حقوق بشر بخوانند.

این جماعت واقعا تصور می‌کنند جامعه‌ای که علیه رژیم اسلامی، علیه شلاق، علیه حجاب اجباری، علیه فقر و تحقیر شوریده است، حالا

منتظر بازگشت یک نیروی شبه نظامی با نامی مومیایی شده است. گویی مردم سال‌ها جنگیده‌اند تا دوباره به صف بایستند، فرمان بگیرند، و زیر سایه گارد جاویدان نفس بکشند و جاوید شاه بگویند. گارد جاویدان دقیقا به همین دلیل در متن ظاهر می‌شود: نه به عنوان نیروی واقعی، بلکه به عنوان افسانه مصرف داخلی. چون این جریان هیچ پایگاه اجتماعی ندارد، مجبور است نیرو را تخیل کند. چون جامعه با او نیست، مجبور است لباس نظامی بدوزد.

طنز تلخ ماجرا اینجاست که همین گارد جاویدان پوشالی قرار است در شرایط بمباران، امنیت بیاورد. یعنی در شهری بدون پناهگاه، بدون زیرساخت، بدون حتی آب سالم، این نیروی خیالی باید نظم تولید کند. این دیگر سیاست نیست، فانتزی نظامی کودکانه است. نوعی بازی سرپازی با جان میلیون‌ها انسان. ساواک می‌گوید بمانید. گارد جاویدان می‌گوید نترسید. بمب می‌افتد. و جامعه باید باور کند این‌ها ابزار رهایی‌اند. اگر این مضحک نیست، پس چیست؟ وقتی یک جریان هیچ نسبتی با جامعه ندارد، گذشته را شبخ وار احضار می‌کند. نام‌های مرده را زنده می‌کند. یونیفرم‌ها را اتو می‌زند. و خیال می‌کند تاریخ با لباس نظامی بازی‌گردد. اما تاریخ، طبق تجربه، به این نمایش‌ها فقط قهقهه می‌زند.

رژیم اسلامی با سپاه و بسیج جامعه را سرکوب می‌کند. این جریان سلطنتی با ساواک و گارد جاویدان به جامعه عوامفریبانه وعده نجات می‌دهد. و وجه اشتراک هر دو، یک چیز است: بیگانگی کامل با انسان زنده. جامعه ایران نه ابزار می‌خواهد، نه قیم، نه گارد. نه ساواک اسلامی را تحمل می‌کند، نه ساواک آریامهری را. نه عمامه را می‌خواهد، نه تاج را. نه شلاق شرعی، نه باتوم نوستالژیک و نه سیستم ارباب و رعیتی را.

این متن، با تمام ادعاهایش، یک حقیقت را لو می‌دهد: این جماعت می‌دانند بدون جامعه هیچ‌اند. و چون جامعه با آن‌ها نیست، مجبورند آن را به مسلخ ببرند، خانه‌نشین کنند، بمباران زده کنند، و بعد روی ویرانه‌ها اسمش را بگذارند؛ "رهایی". اما جامعه نه فراموش می‌کند، نه فریب می‌خورد، نه منتظر گارد جاویدان است. رهایی، اگر بیاید، از پایین می‌آید. از خیابان. از اعتصاب. از خیزش و قیام انسان علیه هر دو شکل سلطه. و اینجاست که هم ساواک، هم گارد جاویدان، نه ابزار رهایی، که اشیای موزه‌ای تاریخ سرکوب باقی می‌مانند. با برجسب: "این‌ها هم فکر می‌کردند جامعه را می‌شود فریب داد".

۲۵ دسامبر ۲۰۲۵

منصور حکمت را بخوانید و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

فدرالیسم: طرحی برای جنگ و خونریزی

و تباهی جامعه

(بخش دوم)

رحمان حسین زاده



کردستان را این بار "حاکمیت بورژوازی خودی" استعمار و سرکوب خواهد کرد. نمونه زنده و مشخص آن حاکمیت ضد مردمی ناسیونالیسم در کردستان عراق است. بورژوازی محلی از موقعیت به دست آمده علیه کارگر و مردم زحمتکش در کردستان استفاده میکند. تازه بهای این کشمکش و جنگ و خونریزی و به جان هم انداختن مردم سر یک وجب خاک و تعیین مرز "حکومت

فدرال" را همین باید مردم بپردازند. در نتیجه اقدام ارتجاعی اینست در راه عدم تمرکز و توزیع قدرت طبقاتی دو بخش بورژوازی میخواهند در ارومیه و نقده و کرمانشاه، یا در بلوچستان و خوزستان و غیره مردمی را که سالها با هم زندگی کرده‌اند، مناسبات عادی داشته‌اند، کارگر و مردم همسرنوشت را به جان هم بیندازند. این جوهر خطرناک فدرالیسم و هر دسته بندی و تفرقه قومی و مذهبی در جامعه است.

ب- "دمکراتیزه کردن" کشور؟

یک وجه دیگر موضوع "عدم تمرکز" گویا "دمکراتیزه شدن" کشور است. بعضی از مدافعان فدرالیسم ادعا میکنند، "کشور ایران پهناور و بازمانده امپراتوری کهن و استبدادی است" و "نوشداروی فدرالیسم" را میطلبد تا به استبداد عصر امپراتوری پایان داده شود. اینها نمیخواهند بفهمند، آرایش قدرت و ساختار حکومت به خودی خود تضمین کننده هیچ نوع گشایش و "دمکراتیزه" شدن و بهبودی در نحوه رابطه قدرت حاکمه با مردم نیست. ما شاهدیم کوچکترین کشورها و واحدهای دولت و قدرت حاکمه در دنیای امروز از بسیاری از کشورهای بزرگ مستبدتر و خشن‌تر در برابر شهروندانشان عمل میکنند. در کشورهای کوچکی مثل کویت و بحرین و قطر هنوز نصف جامعه یعنی زنان از حق رأی محرومند و استبداد سیاه به تمام معنا حاکم است. واضح است اینجا هم منافع طبقات و قدرت نیروی طبقاتی حاکم کارکرد خود را دیکته میکند. استدلال پهناوری کشور ایران و عدم اداره آن از یک مرکز، سفاهت مدافعان فدرالیسم را به اوج میرساند. در دنیای تنگ و محدود قوم‌پرستی یادشان می‌رود دنیای امروز، دنیای انفورماتیک و اینترنت و ماهواره و تکنولوژی و هوش مصنوعی و ارتباطات سریع اداره جوامع بشری در مقیاس وسیع است. قاعدتاً باید متوجه باشند که مساحت وسیع و پهناوری کشور نه غیر قابل اداره به شکلی متمدانه و آزادمنشانه است و نه الزاماً موجب استبداد است. به عنوان یک پرنسپ عمومی مناسب‌تر است در کشوری مثل ایران مردم منتسب به "ملیتهای" مختلف بعنوان شهروندان آزاد و متساوی‌الحقوق در چهارچوب کشوری بزرگ زندگی کنند. نکته دیگر، از نظر اینها گویا استبداد یک بیماری ژنتیکی است که از امپراتوری گذشته به جای مانده و ربطی به مناسبات طبقاتی و آن نیروی طبقاتی ندارد که قدرت را به دست میگیرد. پرسیدنی است به دنبال انقلاب ۵۷ که علیه نظام متمرکز سلطنتی و بازمانده امپراتوری کهن بود، چه شد که باوجود تغییر سیستم حکومتی از سلطنت به جمهوری، کماکان استبداد خشن و عریان به حکومت ادامه دارد؟ واقعیت اینست که نیروی

در بخش اول و شروع این مبحث تأکید کردم، که طرح فدرالیسم خواست توده مردم نیست و در خیزش انقلابی سالهای اخیر هم مطرح نبوده است. اما این واقعیت ما را مجاز نمیکند که حساسیت لازم را در مورد بادزدن این مسئله از جانب گروههای غیرمسئول و فدرالیست نداشته باشیم. طرح فدرالیسم برخلاف پروپاگاندا وارونه راهکار حل مسئله ملی نیست و نقشه نهادینه کردن تبعیض ملی و تبعه درجه دوم کردن مردم تحت ستم است. فدرالیسم به خرافه ناسیونالیسم و ایجاد تفرقه و خصومت در میان مردم منتسب به "ملیتهای" مختلف متکی است و طرحی خطرناک برای تحمیل جنگ و خونریزی و تباهی بر جامعه است. در بخش اول سابقه طرح مسئله فدرالیسم در فضای سیاسی ایران در چند دهه اخیر و بعضی استدلال‌های طرفداران فدرالیسم را بررسی کردیم. در این بخش پایانی دیگر توجیهات جریانات فدرالیست در دفاع از این نقشه ارتجاعی را نقد و بررسی میکنیم.

الف - عدم تمرکز، تقسیم قدرت!

استدلال دیگر فدرالیستها عدم تمرکز اداری و تقسیم قدرت است. چنین وانمود میکنند که عدم تمرکز قدرت اداری و شکستن قدرت در قالبهای کوچکتر و به شکل "فدرالی" به دخالت مردم در اداره امور جامعه و "دموکراتیزه کردن" کشور می‌انجامد. اینجا دیگر فقط سطحی‌گری نیست، بلکه وارونه‌گویی مدافعان فدرالیسم در فاز نهایی است. در جواب این تحریفات و عوامفریبی‌ها انسان کافیست بپرسد؛ اختیارات بیشتر برای کی و چه جریاناتی؟ با مثالی میشود این موضوعات را بیشتر توضیح داد. جمهوری اسلامی به عنوان حکومت سرمایه‌داران ایران قدرت متمرکز و سرکوبگرانه‌ای ایجاد کرده و نمی‌خواهد جریانات بورژوازی دیگری را در قدرت دخالت دهد. در این میان جریانات ناسیونالیست کرد از جمله حزب دمکرات کردستان ایران، که واضح است حزب بورژوازی کرد است، سهمی از این قدرت را در چارچوب کردستان میطلبد. قبلاً با عنوان "خودمختاری" و اکنون نام آن را گذاشته "فدرالیسم و منافع ملی" و بر سر آن با دولت مرکزی دعوا دارد. دعوی اینها کشمکش دو بخش بورژوازی بر سر چگونگی توزیع قدرت و سهم بردن اقتصادی از حاصل رنج طبقه کارگر در مقابل هم است. اگر زمانی جمهوری اسلامی مجبور شود این تمرکز قدرت را بشکند و اداره کردستان را به ناسیونالیستها و حزب دمکرات کردستان واگذار کند، این اختیارات و این شکستن تمرکز قدرت به آغوش جریانات ناسیونالیست پرتاب میشود. یعنی اختیارات بیشتر و "شکستن تمرکز قدرت" به جناح دیگری از بورژوازی محول میشود و در این میان قرار نیست مردم در حاکمیت دخالت کنند، قرار نیست شوراها مردم قدرت را به دست بگیرند. نه تنها این، کارگر و مردم

فدرالیسم:

طرحی برای جنگ و خونریزی و تباهی

جامعه...

اسلامی بنا به نیاز طبقاتی سرمایه در دوره حاضر (و نه نیازهای امپراتوری سابق) حاکمیت استبدادی و متمرکز خشنی را حاکم نمود. برای مثال در دوره بعد از سقوط سلطنت در مناسبات سیاسی آن دوره، برخلاف عوامفریبی و یا ساده لوحی مدافعان فدرالیسم، ایجاد نیمچه حکومت‌های فدرالی علاوه بر ادامه استبداد در شکل و شمایل محلی و "خودی" و توهم برانگیز، با وقوع جنگ‌های قومی اوضاع را مشقت بارتر هم مینمود. امری که مردم ایران از آن اجتناب کردند. هر انسان آزاده‌ای میدانند با سرنگونی رژیم سلطنتی، در صورت به دست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر و توده مردم و استقرار حاکمیت شورایی و مردمی با پلاتفرم آزادیخواهانه در سراسر ایران میتوانست تضمین کننده آزادی و رفاه و حقوق برابر همه مردم در ایران باشد.

ج- فدرالیسم قومی یا اداری؟

مدافعان فدرالیسم استدلال میکنند، "سیستم فدرالی در آلمان و کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی هم پیاده شده است" این دیگر نه فاکت و تحلیل سیاسی بلکه عوامفریبی محض است. بحث مربوطه در رابطه با ایران دقیقاً بحث بر سر فدرالیسم بر مبنای ناسیونالیسم و هویت ملی و بحث بر سر تقسیم‌بندیهای قومی است. درست برعکس در آلمان و بعضی کشورهای غربی این "تنوع ملل" مورد نظر فدرالیست‌های ایرانی و کرد نیست که سیستم فدرالی را موجب شده است. بلکه شکلی از تقسیم بندی اداری برای اداره امور در کشور بوده و اکثر غیرقومی‌اند و باز برخلاف عوامفریبی آنها، اساساً تضمین کننده دخالت مردم در اداره امور هم نبوده و در قیاس با شکل اداره شورایی جامعه بسیار عقب، بوروکراتیک و دست و پاگیر است.

د- فدرالیسم و مسئله کرد

در نزد بسیاری از ناسیونالیست‌های ایرانی و کرد، فدرالیسم وسیله‌ایست برای معامله و بند و بست در قبال مسئله ملی موجود در جامعه کردستان. ملی‌گرایان ایرانی و جریانات ناسیونالیست در کردستان فدرالیسم را دریچه‌ای برای سازش و معامله بر سر سهمی از قدرت سیاسی در تحولات بعدی ایران می‌بینند. فدرالیسم علاوه بر اینکه عقب‌مانده و ارتجاعی است، راه‌حل عملی هم محسوب نمیشود. بلکه شکاف کنونی را رسمی و نهادینه و ابدی میکند. در هر حال مسئله کرد، یک موضوع واقعی است و جواب میطلبد. راه حل کمونیسم کارگری، راه حل درست و اصولی و قطعی این موضوع است. بر خلاف ناسیونالیست‌ها که با سیاستشان میخواهند، تفاوت و تبعیض ملی و هویت ملی نهادینه شود و مثل استخوان لای زخم باقی بماند، از نظر ما پایان دادن به ستم ملی لازمست به پایان دادن به دسته بندی ملی و هویت ملی و ناندانی ملی ختم شود. واقعیت اینست خارج از اراده ما و

هر کس دیگری در نتیجه سرکوبگری دولتهای مرکزی سلطنتی و اسلامی بر مبنای اعمال ستم ملی، مسئله کرد به موضوع کشمکش سیاسی و نظامی تبدیل شده است. جنگ و کشتار و لشکرکشی به شهرها و محیط زندگی مردم کشیده شده است، و در مقابل برای شریک شدن در قدرت سالها ناسیونالیسم کرد این موقعیت را غنیمت شمرده و وارد این کشمکش و نزاع شده است. ابعاد سیاسی و اجتماعی قضیه به شکلی است که بطور ابزکتیو جامعه بر سر آن قطبی شده است و ما کمونیست‌ها درگیر این واقعه شده‌ایم. ریشه این مسئله از هر جا که باشد، امروز به یک کشمکش سیاسی و نظامی در آن جامعه تبدیل شده و راه حل واقعی می‌خواهد. راه حلی میتواند چاره ساز باشد، که اولاً به ستمگری ملی و سرکوب علیه مردم خاتمه دهد. دوماً به کشمکش سیاسی و نظامی دیرینه موجود پایان دهد. سوماً به دسته بندی ملی و هویت ملی و تبعیض حول آن خاتمه دهد و به این ترتیب این ناندانی ناسیونالیسم کرد هم برچیده شود. با مجموعه این فاکتورها راه واقعی اینست مردم کردستان مستقیماً خود سرنوشت سیاسی آینده خود را تعیین کنند. از نظر ما اینکار در یک رفراendum به رسمیت شناخته شده بین‌المللی میتواند به این شکل پاسخ خود را بگیرد، که مردم کردستان رأی بدهند به اینکه جدا شوند و دولت مستقل تشکیل دهند، و یا در چارچوب ایران و در نظام سیاسی سکولار و غیر قومی با تضمین کامل حقوق متساوی همه شهروندان به زندگی ادامه دهند. نتیجه چنین رفراندومی هرچه باشد باید معتبر و به رسمیت شناخته شود. در حال حاضر ما طرفدار این شق دوم هستیم.

فدرالیسم مردود است!

فدرالیسم طرح و حرکتی قابل اعتنا در صحنه اجتماعی ایران نیست. مسیر تحولات سیاسی و انقلابی در ایران با وجود نیروی چپ قوی میتواند ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در سطح سراسری و در کردستان را به حاشیه براند و بستر نشو و نمای نیروهای سیاه و دست راستی از هر طرف و از جمله جریانات فدرالیست را بخشکند. این مسیر را باید با حساسیت بسیار بالا و آگاهانه طی کرد. نباید گذاشت وپروس ناسیونالیسم و قومی‌گری و فدرالیسم فعال شود. نباید گذاشت تجربه تلخ دسته بندیهای قومی و ملی در بالکان و افغانستان و لیبی و سوریه و لبنان جنگ و کشتاری که اتفاق افتاد، تکرار شود. تجربه سیاه کنونی جامعه عراق و سناریوی فدرالیزه کردن این کشور، که مورد استناد ناسیونالیست‌های رنگارنگ ایرانی و کرد است، نباید سرلند کند.

حزب حکمتیست جبهه مبارزه بی‌امان علیه ناسیونالیسم و ملی‌گرایی و فدرالیسم را گشوده است. کارگران و مردم آزادیخواه و هر کس که مدنیت، سعادت، رفاه و آزادی و برابری همه شهروندان ایران را میخواهد، به تقویت این جبهه مبارزاتی فرامیخوانیم. باید اعلام کنیم "ناسیونالیسم ننگ بشریت است، طرح سیاه فدرالیسم مردود است."

چنین سنگربندی محکمی میتواند این طرح ارتجاعی را خنثی کند.

دسامبر ۲۰۲۵

نابود باد آپارتاید جنسی!

ستون هفتگی

بحران همزمان: رکود، گرانی و بی ثباتی

اقتصادی در ایران

وریا روشنفکر

در ایران امروز و در سایه جمهوری اسلامی، مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به‌طور همزمان عرصه را بر مردم تنگ کرده است. گزارش‌های روزنامه‌های داخلی تصویر روشنی از این بحران‌ها ارائه می‌دهند، تصویری که نشان می‌دهد نهادهای حکومتی، با سیاست‌های مخرب و تصمیمات نمایشی، نه تنها قادر به حل مسائل اقتصادی نیستند، بلکه خود عامل تشدید بحران‌ها نیز شده‌اند.

روزنامه اعتماد در مطلب خود با عنوان "یک بام و دو هوا در مجلس" به بررسی جلسه تقدیم لایحه بودجه ۱۴۰۵ پرداخته و تضادهای رفتاری میان دولت و مجلس را برجسته کرده است. بودجه‌ای که با حذف چهار صفر از پول رایج کشور ارائه شد، بیش از آنکه نشانه اصلاح اقتصادی باشد، نمایش رسمی تغییرات حسابداری است و هیچ تأثیری بر کاهش تورم یا بهبود قدرت خرید مردم ندارد. در حالی که مجلس با استقبال ظاهری از رئیس‌جمهور، رویکرد حمایتی نشان می‌دهد، همان مجلس در حال آماده‌سازی استیضاح برای چند وزیر است؛ تضادی آشکار که نشان‌دهنده ناتوانی نهادهای حاکم در اتخاذ سیاست‌های هماهنگ برای برون رفت از باتلاق فساد ساختاری حکومت است.

روزنامه ستاره صبح در مقاله‌ای با عنوان "پیامد بودجه انقباضی" بودجه ۱۴۰۵ را بودجه‌ای انقباضی معرفی می‌کند و هشدار می‌دهد که محدودیت‌های بودجه‌ای و رشد ۵ درصدی نسبت به سال گذشته، نه تنها قادر به مهار تورم نیست، بلکه باعث تشدید رکود اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری خواهد شد. حذف چهار صفر نیز تنها جنبه روانی و شکل‌نما دارد و فاقد اثر واقعی بر شاخص‌های اقتصادی است. این وضعیت نشان می‌دهد که دولت همچنان به سیاست‌های نیم‌بند و نمایشی وابسته است و اصلاح نظام مالیاتی، کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی و بهبود فضای کسب‌وکار، نادیده گرفته شده‌اند.

روزنامه آرمان امروز، با تیتیر "نشست شورای امنیت سازمان ملل در مورد برنامه هسته‌ای ایران"، تحولات بین‌المللی و برنامه هسته‌ای ایران را بررسی کرده است. توقف تماس‌ها با نماینده ویژه آمریکا و فشارهای خارجی بر ایران، در حالی رخ می‌دهد که مشکلات داخلی، از گرانی و رکود اقتصادی گرفته تا بحران ارزی، مردم را در تنگنای شدید قرار داده است.

هم‌میهن در مقاله‌ای با عنوان "روزهای پرگل و لای آخر پاییز" به بررسی خسارات سیل و طوفان در جنوب و جنوب‌شرق ایران پرداخته

است. گزارش‌ها نشان می‌دهند که زیرساخت‌ها و اراضی کشاورزی به شدت آسیب دیده و مدیریت فاجعه‌بار بحران، اعتراض مردم و رسانه‌ها را به دنبال داشته است.

روزنامه کار و کارگر و عصر رسانه در مطالبی با تیترهای "سفره یلدایی

حقوق‌بگیران بوی تند گرانی گرفته است" و "کارگران زیر بار هزینه‌های درمانی کمر خم کرده‌اند" بحران کارگران و بازنشستگان را بازتاب داده‌اند. فشار اقتصادی و افزایش هزینه‌های زندگی و درمان، سقوط بیشتر کارگران به زیر خط فقر و کاهش قدرت خرید خانوارها را به دنبال داشته است. توصیه‌های کارشناسان حکومتی، از جمله "جو بخورید" به جای برنج، نمونه‌ای از گسست کامل میان ساختارهای حکومتی و واقعیت زندگی مردم است.

روزنامه توسعه ایرانی با تیتیر "هشتاد درصد ایرانی‌ها زیر خط فقر جهانی‌اند" به سقوط اقتصادی ایران پرداخته و گزارش داده که بیش از ۸۰ درصد از خانوارها زیر خط فقر جهانی قرار دارند. سقوط ارزش پول، کاهش قدرت خرید، تصویری هولناک از زوال طبقه متوسط و افزایش فقر و نابرابری ارائه می‌دهد.

شرق نیز با مقاله‌ای با عنوان "تهدید به جای آموزش" به بررسی سرکوب دانشجویان دانشگاه شریف پرداخته و نشان داده است که اولویت حکومت نه آموزش و پژوهش، بلکه کنترل و سرکوب است. ورود نهادهای امنیتی و تماس با خانواده‌ها، نقض حریم خصوصی دانشجویان و تضعیف کیفیت آموزش را به دنبال داشته است.

هم‌میهن در مقاله‌ای با تیتیر "ارزهای گم‌شده" بحران عدم بازگشت ارزهای صادراتی و فساد سیستماتیک در بازار ارز را بررسی کرده است. قفل شدن منابع ارزی، ناتوانی بانک مرکزی و سوءمدیریت ارزی، اقتصاد کشور را در مسیر آشفتگی و تورم مداوم قرار داده است.

روزنامه جهان اقتصاد با گزارش "وقتی گرانی برنج به اوج می‌رسد، برخی نسخه می‌پیچند: جو بخورید!" وضعیت گسست میان سیاست‌گذاری و زندگی مردم را به تصویر کشیده و نشان می‌دهد که توصیه‌های غیرعملی و بی‌ارتباط با واقعیت‌های اقتصادی، بر فاصله میان دولت و جامعه می‌افزاید.

در نهایت، مجموعه‌ای از بحران‌ها، از تورم و گرانی گرفته تا رکود، فقر گسترده، کاهش قدرت خرید و سرکوب اجتماعی، تصویر ایران امروز را به نمایش می‌گذارد: کشوری درگیر فساد ساختاری، سیاست‌های نمایشی و بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی. پیام روشن این است که نظام فشل حاکم امروز بیشتر از هر زمان به بن بست رسیده است، تنها راه چاره در کف خیابان و تلاش تا سرنگونی نکتب اسلامی است.



۱۰ ژانویه ۲۰۲۶
۲۰ دی ماه ۱۴۰۴

کنفرانس استکهلم

اوضاع متحول کنونی،
جنبش‌های اجتماعی،
جایگاه و نقش
نیروهای چپ

مکان و ساعت کنفرانس
متعاقبا به اطلاع می‌رسد.

در این کنفرانس که از طرف

"شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست"

برگزار می‌شود، در همراهی با فعالین چپ و
کمونیست تلاش می‌شود راهکارهای موثرتری در
راستای همکاری نیروهای چپ و کمونیست و
تقویت آلترناتیو کارگری شورایی ایجاد شود.

کنفرانس استکهلم را به گامی

در جهت سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی

و تقویت آلترناتیو شورایی تبدیل کنیم!



مؤثرتر تبدیل کرد؟ چه
ساز و کارهایی می‌تواند
پیوند میان احزاب و
فعالان منفرد چپ و

کمونیست را تقویت کند تا پراکندگی کنونی جای خود را به روندی واقعی از
سازمانیابی مشترک بدهد؟ چگونه می‌توان شبکه شوراهای، تشکلهای و
نهادهای همبستگی در کشورهای مختلف را به نیروی هماهنگ و
برخوردار از انسجام عملی در حمایت از مبارزات مردم ایران تبدیل کرد؟
چه اقداماتی ضروری است تا رسانه‌های چپ به جایگاه واقعی خود، یعنی
تریبون آلترناتیو سوسیالیستی و بازتاب دهنده نیازها و افق‌های جنبش
کارگری و اجتماعی، ارتقا پیدا کنند؟

کنفرانس استکهلم قصد ندارد صرفن عرصه‌ای برای طرح بحث‌های
نظری باشد، بلکه می‌خواهد نقطه آغاز گام‌هایی عملی، جمعی و مبتنی بر
سازمانیابی پایدار در دوره‌ای باشد که جنبش انقلابی به صدایی
سازمانیافته‌تر و اجتماعی نیاز دارد.

این کنفرانس می‌تواند به نقطه عطفی در شکل‌گیری همکاری‌های
گسترده‌تر و مؤثرتر در میان نیروهای چپ و کمونیست تبدیل شود.
همراهی و حضور در این تلاش مشترک گامی است در جهت تقویت
آلترناتیو سوسیالیستی و پاسخگویی به نیازهای دوره‌ای که جامعه ایران با
آن روبه‌رو است.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

کنفرانس استکهلم در بیستم دی ماه ۱۴۰۴ برابر با دهم ژانویه
۲۰۲۶، به ابتکار "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" و با
حضور جمع گسترده‌ای از فعالان چپ برگزار می‌شود. این کنفرانس
در لحظه‌ای حساس از تحولات ایران شکل می‌گیرد؛ زمانی که جامعه
درگیر کشمکش‌های سیاسی عمیق است و ضرورت یک چشم‌انداز
روشن سوسیالیستی بیش از هر دوره‌ای خود را نشان می‌دهد.

اهمیت این کنفرانس از یک سو در بستر پرتلاطم سیاسی ایران است
که نیروهای چپ و کمونیست را ناگزیر می‌کند نقشی پررنگ‌تر و
سازمانیافته‌تر در جنبش‌های اجتماعی به عهده گیرند و از سوی دیگر،
در نیاز فزاینده به همکاری میان احزاب، سازمان‌ها، تشکلهای و طیف
متنوع فعالان چپ و کمونیست در داخل و خارج از کشور قرار دارد؛
همکاری که بدون آن نمیتوان آلترناتیوی منسجم و قابل اتکا در
چشم‌انداز پس از سرنگونی جمهوری اسلامی ساخت.

این کنفرانس تلاش دارد به مجموعه‌ای از پرسش‌های عملی و فوری
پاسخ دهد: چگونه می‌توان ظرفیت و توان نیروهای کمونیست را در
دل جنبش‌های اجتماعی گسترش داد و به نیروی سازمانیافته‌تر و

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

قوانین ضد زن ملغی باید گردد!

- لغو کلیه قوانین و مقررات و راه و رسم های دست و پاگیر و عقب مانده اخلاقی، فرهنگی و ناموسی که نافی استقلال و اراده مستقل زن و شخصیت او بعنوان یک شهروند متساوی الحقوق در جامعه است.
- لغو هر نوع محدودیت بر حق سفر و نقل مکان زنان، اعم از مجرد و متاهل، در داخل و خارج کشور، به میل و اراده خود.
- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که آزادی زنان در انتخاب لباس و پوشش، انتخاب شغل و معاشرت را مقید و محدود میکند.
- ممنوعیت هر نوع جداسازی زنان و مردان در موسسات و مجامع و اجتماعات و معابر و وسائل نقلیه عمومی.
- آموزش و پرورش مختلط در تمام سطوح. ممنوعیت استفاده از عناوینی نظیر دوشیزه، بانو، خواهر و هر لقبی که زن را به اعتبار موقعیتش در قبال مرد تعریف میکند، در مکاتبات و مکالمات رسمی توسط مقامات و نهادها و بنگاه های دولتی و خصوصی.
- ممنوعیت هر نوع دخالت از جانب هر مرجعی اعم از بستگان و اطرافیان یا نهادها و مراجع رسمی در زندگی خصوصی و روابط شخصی و عاطفی و جنسی زنان.
- ممنوعیت هر نوع برخورد تحقیر آمیز، مردسالارانه، پدرسالارانه و نابرابر با زنان در نهادها و موسسات اجتماعی.
- ممنوعیت قید جنسیت در آگهی های شغلی. حذف کلیه اشارات تبعیض آمیز و تحقیر آمیز نسبت به زنان از کتب و منابع درسی و متقابلاً گنجانیدن مواد درسی لازم برای تفهیم برابری زن و مرد و نقد اشکال مختلف ستمکشی زن در جامعه.
- ایجاد نهادهای بازرسی، تشخیص جرم و واحدهای انتظامی ویژه برخورد به موارد آزار و تبعیض نسبت به زنان.
- تلاش فشرده و مستقیم نهادهای ذیربط دولتی برای مبارزه با فرهنگ مردسالارانه و ضد زن در جامعه. تشویق و تقویت نهادهای غیر دولتی معطوف به کسب و تثبیت برابری زن و مرد.

از «یک دنیای بهتر»

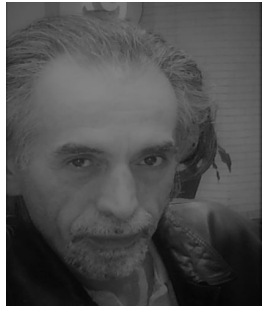
برنامه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

ستون آخر،

اعتصاب کارگران معدن طلای زرشوران

طلا به کام سرمایه‌دار، فقر سهم کارگر!

سیاوش دانشور



با گرد ضد شورش دادند.

روز پنجشنبه ۴ دیماه، بخشهایی از کارگران معدن طلای زرشوران تکاب مجدداً دست از کار کشیدند و در مقابل درب شرکت تجمع کردند. اجتماعات کارگران از روز یکشنبه ۲۳ آذرماه ۱۴۰۴ شروع شد و اعتصاب و تجمع اعتراضی طی دو هفته اخیر به تناوب ادامه داشته است. رفع تبعیض در دستمزدها و مزایا خواست اول کارگران است. کارگرانی که در معدن کار می‌کنند، نسبت به کارگرانی که در کارخانه کار می‌کنند، حقوق و مزایای کمتری دریافت می‌کنند. کارگران معدنچی به این تبعیض معترض‌اند و خواهان افزایش دستمزدها و برخورداری از مزایای یکسان هستند. همینطور قراردادهای کارگران معدن با پیمانکاران است و کارگران پیمانی معدن از پاداش‌های مرسوم در کارخانه هم برخوردار نمی‌شوند.

فراموش نکنید داریم در باره معدن طلا حرف می‌زنیم نه یک کارگاه و شرکت کوچک ورشکسته. "زرشوران" قطب طلای ایران است. در همسایگی‌اش معدن طلای "آق‌دره" قرار دارد. در ماههای گذشته در اطراف زرشوران یک معدن طلای جدید بزرگ با ظرفیت بالا بنام "داغ دالی" به معنی "پشت کوه" کشف شد. مردم این منطقه همواره خواهان کار در معدن و سهم شدن از ثروت طبیعی بوده‌اند. در مورد معدن جدید هم مردم انتظار مشابهی داشتند که سهم آنها از معدن بزرگ طلای کشف شده داده شود اما پاسخ‌شان را

تکاب بدلیل منابع غنی طلای آن و مشهور به قطب طلای خاورمیانه، "طلایی‌ترین شهر" ایران لقب گرفته است. اما در این طلایی‌شهر روبائی، کارگران نان ندارد، جوانان بیکارند، کشاورزی و دامداری نابود شده، مواد خطرناک استحصال طلا از جیوه و آرسنیک و غیره، منطقه را غیرقابل زندگی کرده است. کارگران هم سهم‌شان از معدن طلا و دیگر معادن منطقه، فقر و زندان و سرکوب و بیماری و آلودگی محیط زیست است.

این در شرایطی است که معادن ایران بنام افراد باندهای حکومتی سند زده شده و مثلاً آدمکشی مانند "حاج عباس نیری" صاحب معادن طلا است. معادن و منابع طبیعی ثروت اجتماعی‌اند نه ملک خصوصی. این منابع باید تحت کنترل کارگران و در خدمت ارتقای مادی و معنوی شهروندان قرار گیرد.

دسامبر ۲۰۲۵

آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.comvoryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

علی جوادی

ali_javadi@yahoo.com

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله می‌فرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه‌ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partow TV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!